

تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد

روان شناسی و بحران

در گفت و گو با: دکتر غلامعلی افروز



دکتر افروز مرد میان سالی است با چهره‌ای آرام و اندامی ورزشی و اندکی تنومند، هنوز از احوالپرسی با ما فارغ نشده که خانم منشی به سرعت به داخل اتاق می‌آید و فهرستی از تلفن‌ها، درخواست‌ها و قرارهای او را ایستاده گزارش می‌کند و پاسخ می‌خواهد. تلفن همراه استاد زنگ می‌زند و استاد ضمن پوزش از ما، پاسخی مثبت به مخاطب خود می‌دهد؛ نمی‌دانم، شاید این پذیرش، پاسخ به یک دعوت برای سخنرانی، شرکت در یک همایش علمی و یا چیز دیگری است. تا ضبط را برای گفت و گو آماده می‌کنم، استاد با پوزش از ما تکلیف چند تلفن و تقاضا را با خانم منشی روشن می‌کند و تقاضای آخرش: لطفاً تلفن‌ها را وصل نکنید، مگر به ضرورتی خاص... و گفت و گو با آغاز می‌شود.

دکتر افروز اندیشمندی است صمیمی، وفادار، پراز انرژی مثبت و عشق و امید به آینده. ظرفیت بالایی برای کارهای دشوار دارد. دوستی‌های گذشته را پاس می‌دارد و به شدت حق‌پذیر و نسبت به هر کس که دانشی به او آموخته یا حقی بر او دارد، حقگزار است. آموزه‌های قرآن و حدیث از دیرباز چنان بر عمق جانش نشسته که روان و راحت و بی‌تکلف از آنها در گفت و گو با ما بهره می‌گیرد. در صحبت از گذشته‌های دور و سفر به دوران نوجوانی و جوانی، به هیجان می‌آید و صورتش اندکی گلگون می‌شود. دانش آموز سالهای دور دبستان اسفندیار در «عباسی خاکی» شاگرد ممتاز دارالفنون، دانشجوی رتبه نخست دانشگاه تهران و دانشگاه میشیگان آمریکا، رییس سابق دانشگاه تهران و رییس کنونی دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی و دارنده دهها عنوان دیگر، در عمق جانش بیش از هر چیز، همان انسان شریف، سخت‌کوش، متواضع و پرآزمی است که موانع رشد و بالندگی‌اش را در زندگی، با همتی بلند، زیرگام‌های محکم هژرد کوبیده و اینک در آستانه ۵۷ سالگی، در سنگر دانشگاه به پاسداری از ارزشهایی ایستاده که بیش از ۳۷ سال به خاطرش بارها دستگیر شده، رنج‌ها کشیده، مجروح شده و گاه تا مرز شهادت پیش رفته است.

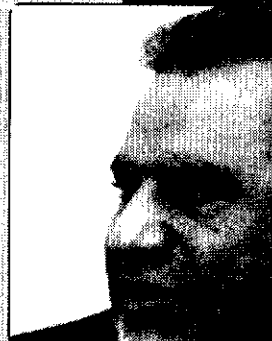
گفت و گو با ما با استاد افروز در سه نوبت و در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی تهران شکل گرفت. استاد در این گفت و گوهای پنج ساعته، صمیمانه به شرح زندگی طوفانی خویش پرداخته، ما را در تجارب مفید ۵۰ سال تلاش و توکل خود سهیم کرده است.

دکتر افروز در سال ۱۳۲۹ در تهران به دنیا آمد. دوره دبستان را در مدرسه اسفندیار و دوره متوسطه را در دبیرستان های ذوقی و دارالفنون به پایان رساند. وی در سال ۱۳۵۱ با رتبه نخست از دانشگاه تهران لیسانس روان شناسی گرفت و سپس با استفاده از بورس تحصیلی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. دکتر افروز دوره های فوق لیسانس و دکتری روان شناسی را با گرایش روان شناسی و آموزش کودکان استثنایی در دانشگاه میشیگان با رتبه نخست به پایان رساند و در خرداد ۱۳۵۷ در کوران انقلاب به ایران بازگشت و فعالانه همدمش مردم مسلمان و انقلابی کشورمان به مبارزات خود علیه رژیم خودکامه و وابسته پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد.

مسئولیت ها، مراتب دانشگاهی، فعالیت های علمی، فرهنگی، عضویت در شوراهای علمی- فرهنگی، طرح های تحقیقاتی و عضویت استاد در انجمن های علمی، فصول دیگری از فعالیت های مستمر این اندیشمند سخت کوش است که به ترتیب می خوانید:

مسئولیت ها

- عضو اولین شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از بدو تأسیس سپاه تا ۱۳۵۸
- مدیر عامل سازمان ملی استعدادهای درخشان اسفند ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۵۸
- کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن شهریور ۱۳۵۸ تا مرداد ۱۳۵۹
- رئیس دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴ و ۱۳۸۵ تا کنون
- معاون اداری و مالی و دبیر شورای مدیریت جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲
- قائم مقام وزیر آموزش و پرورش در دفتر مرکزی انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲
- بنیانگذار و رئیس سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲
- مشاور وزیر آموزش پرورش از ۱۳۶۲
- نماینده جمهوری اسلامی ایران در شورای اجرایی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی اسلامی (آپسیکو) ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶
- رئیس دانشگاه تهران شهریور ۱۳۷۲ تا آذر ۱۳۷۳
- رئیس مؤسسه بین المللی روش های دانش افزایی بزرگ سالان ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۷
- بنیانگذار و رئیس مؤسسه احیای کودکان استثنایی ایران ۱۳۷۸ تا کنون



دکتر افروز: ما آن زمان در خانه ای ۷۰ متری و دو طبقه در کوچه اسکندری زندگی می کردیم. خانواده پرجمعیتی بودیم با چهار خواهر و چهار برادر. پدرم کارمند جزء سازمان قندوشکر وزارت دارایی بود. وضعیت اقتصادی ما نسبت به جامعه در همان زمان، پایین تر از متوسط بود، اما کمبود خاصی احساس نمی کردیم؛ الا اینکه توقعمان را زیاد کنیم. نمی توانم بگویم فقیر بودیم، چون سطح انتظارمان طوری نبود که خودمان را فقیر بدانیم. آن زمان جز درآمد پدرم درآمد دیگری نداشتیم و باید یک ماه با همان حقوق پدرم زندگی می کردیم.

کشیان: از نظر وسایل رفاهی و ارتباطی در چه شرایطی بودید؟

دکتر افروز: در خانه ما تلویزیون نبود، تلفن هم نداشتیم، تنها یک رادیوی بزرگ داشتیم که پدرم با آن اخبار گوش می داد. برق محله ما، برق رباط کریم بود که ساعت ۹ شب قطع می شد. کولر نداشتیم اما پنکه داشتیم. آب لوله کشی نداشتیم، آب را نوبتی من و برادران و خواهرانم از فشاری سرکوچه می آوردیم. شب ها وقتی برق می رفت، چراغ گرسوز روشن می کردیم که برای درس خواندن همه ما کفایت نمی کرد و بر سر آنها کشاکش داشتیم. من خوشم نمی آمد که نور را از کسی بگیرم، یادم هست با دوستانم قرار می گذاشتیم و پیاده به ایستگاه راه آهن می رفتیم و روی پله های آنجا زیلو می انداختیم و سه نفری زیر نور چراغ های آنجا درس می خواندیم. برای نماز مغرب و عشاء هم به مسجد ایروانی در چهارراه دلخواه می رفتیم و بعد برمی گشتیم و تا ساعت ۱۲ شب، دوباره درس می خواندیم. گاهی روزها هم برای مطالعه به پارک شهر می رفتیم. پدرم گاهی اوقات برای ما کاغذ



کشیان: جناب دکتر افروز، بسیار خوشوقتیم که فرصتی فراهم شده تا در حضورتان، ضمن مروری بر زندگی شما و بیان خاطراتی از سال های دور، پرسش هایی هم درباره رشته تخصصی حضرت عالی داشته باشیم. لطفاً به روال کیهان فرهنگی ابتدا از خانواده، تولد و تحصیلاتتان بفرمایید.

دکتر غلامعلی افروز: بسم الله الرحمن الرحیم. اجازه بدهید پیش از گفت و گو، به این حقیقت اشاره کنم که کیهان فرهنگی یک جریان مستمر فرهنگی را پس از پیروزی انقلاب در ایران بنیان گذاشت. کیهان فرهنگی مجله ای یک بار مصرف نیست؛ بلکه مجموعه ای مهم، تأثیرگذار و ماندگار است که می تواند برای همه، بخصوص برای نسل جوان، به عنوان یک

دبیرستان در چه سطحی بود؟

دکتر افروز: من در دبستان شاگرد خوبی بودم. در دبیرستان هم شاگرد ممتاز بودم. درس را خوب می خواندم، نمی گویم از همه باهوش تر بودم، اما اصلاً غیبت نمی کردم؛ درحقیقت «خوب درس خواندن» را خوب یاد گرفته بودم، به حدی که حتی شلوغی منزل برایم مهم نبود، چون روی درس هایم تمرکز می کردم. این عادت را هنوز هم حفظ کرده ام. حتی در دوره ده ساله ای که سردبیر مجله پیوند بودم، این تمرکز را داشتم. همانطور که می دانید، نوشتن سر مقاله از مقاله مشکل تر است. من گاهی در مجلس عروسی هم که بودم، در آن شلوغی و سروصدا، سرمقاله ام را می نوشتم و بعد شب آن را پاکت می کردم.

کشیان: استادا! از شرایط زندگی خانواده در آن سال ها بفرمایید.

الگوی شایسته باقی بماند. من فکر می کنم اگر بتوانید این مجموعه را از گذشته تا حال، به صورتی چکیده و در کتاب هایی ویژه منتشر کنید، کار بسیار مطلوبی خواهد بود. بنده به سهم خودم از شما و دیگر تلاشگران این عرصه تشکر می کنم.

من در پنجم آذرماه سال ۱۳۲۹ در جنوب غرب تهران، در انتهای نواب در خیابان عباسی به دنیا آمدم و اصالتاً تهرانی هستم. دوره شش ساله ابتدایی را به دبستان اسفندیار در خیابان رباط کریم اصلی رفتم. این مدرسه حالا اسمش «شهید رجایی» است. سه سال اول دبیرستان را در دبیرستان ذوقی در انتهای خیابان عباسی بودم. اسم این دبیرستان هم حالا «علوی» است. سه سال دوم دبیرستان را هم پنا به علاقه و خواست پدرم به دبیرستان دارالفنون رفتم.

کشیان: وضع درسی تان در دوره دبستان و

رئیس سازمان نظام روان شناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۲ تاکنون

عضو هیئت مدیره

• برگزارنده ستاد چهارمهای ماندگار در عرصه روان شناسی ایران ۱۳۸۵

• استاد نمونه دانشگاهها ۷۳-۱۳۷۲

• محقق برگزیده جشنواره بین المللی خوارزمی ۱۳۷۴

• استاد افتخاری دانشگاه ایالتی کانزاس (KSU) از ۱۳۷۰

• استاد دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۱۳۷۰

• دانشیار دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۱۳۶۴

• استادیار دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۱۳۵۷

فعالیت های علمی و فرهنگی در سطح جامعه (در گذشته و حال)

• فعالیت مستمر آموزشی و فرهنگی از بنو پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون

• سخنرانی و ارائه مقاله در مجامع و سمینارهای علمی - فرهنگی در سطوح ملی و بین المللی

• کارشناس در برنامه های مستمر رادیویی پیرامون روش های تربیت کودکان و نوجوانان برای حدود هفت سال و برنامه های ویژه

• کارشناس در برنامه های متعدد و متنوع تلویزیونی پیرامون مسائل جوانان و خانواده

• سخنرانی در محافل تربیتی و مراکز آموزشی از بنو پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون (حضور، سخنرانی و بحث و گفتگو در نشست های تربیتی، گردهمایی های مربیان، معلمان و مدیران جلسات انجمن های اولیا و مربیان و در جمع دانش آموزان دبیرستانی، دانشجویان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی در تهران و استان های مختلف به طور منظم و مستمر، فریب به یک صد جلسه).

• ارائه خدمات روان شناسی و مشاوره ای به خانواده ها

• ترویج مبانی، ارزشمندی و ضرورت توجه ویژه به امر «تعلیم و تربیت» فرزندان در بین خانواده ها و جامعه

می خواست من هم مثل آنها باشم. این سه نفر به نوعی الگوی موفق جوانان محله ما بودند و به اصطلاح جزو مقامات محلی ما در عباسی محسوب می شدند!

کتیبه: استاد! از مرحله دبستان و دبیرستان

سریع عبور کردید، لطفاً از معلمین تأثیر گذارتان در آن مقاطع بفرمایید.

دکتر افروز: دوره دبستان من در مدرسه اسفندیار، دوران خیلی خوبی بود. یادم هست که دو مدیر بسیار برجسته داشتیم، یکی آقای میرخانی و یکی هم مرحوم مقلسی «آنها انسان های شریف، متدین و سالمی بودند. ناظم ما مرحوم آقای انصاری آدم زرنگی بود و مدرسه را اداره می کرد. دوره دبستان تا کلاس پنجم، فضا خیلی جلدی نبود، ولی کلاس ششم خیلی مهم بود و دانش پایه حساب می شد. در کلاس ششم، ما معلمین خوب و کارآمدی داشتیم مثلاً آقای علی فتحعلی زاده که معلم نقاشی و ادبیات ما بود و آتلیه نقاشی داشت و هنوز با ایشان ارتباط دارم. آقای ذلیکانی معروف ترین معلم ریاضیات آن روز تهران، معلم ما بود. او اصلاً شمالی و خیلی سخت گیر بود. آقای ذلیکانی سیدضیاء الدین کیا و مرا به عنوان دو شاگرد ممتاز خودش انتخاب کرده بود و هفته ای سه روز برای ما دو نفر کلاس گذاشته بود تا ما هم برای بچه هایی که در ریاضیات ضعیف بودند، در مدرسه کلاس درس بگذاریم.

آن زمان والدین بچه های ضعیف ماهی ده تومان برای این کار به آقای ذلیکانی می دادند و به ما پولی نمی رسید، اما برای من و دوستم کیا، تدریس در مدرسه ای که درس می خواندیم افتخار بود، از طرفی ما با درس دادن به بچه ها، درس خودمان را هم بهتر می فهمیدیم. گاهی هم که از طرف مدرسه، شیر یا شیرخشک به معلمین می دادند، آقای ذلیکانی شیرها را به ما دو نفر می داد. یادم هست می رفتم در دفتر می نشستیم و از این که اجازه داشتیم کنار معلمان و مدیر و ناظم مدرسه بایستیم، کیف

□ دکتر افروز: منزل پدری ما خانه ای ۷۰ متری بود در کوچه اسکندری خانواده پر جمعیتی بودیم با چهار خواهر و چهار برادر. پدرم کارمند جزء سازمان قند و شکر وزارت دارایی بود. وضعیت اقتصادی ما نسبت به جامعه در همان زمان، پایین تر از متوسط بود.

ما را دوست داشتند، از میدان خرید می کردیم و تا ساعت ۱۰ صبح جنس ها را پشت یا کنار مغازه دیگران می فروختیم و از این طریق خرج کفش و لباس ورزشی خودمان را درمی آوردیم.

کتیبه: الگوهای شمار در محله عباسی یاد

بین بستگان و همسایگان برای پیشرفت چه کسانی بودند؟

دکتر افروز: آن زمان در محله یاد در بین اقوام، الگوهای که مستقیم یا غیرمستقیم ما را برای رفتن به دانشگاه تشویق کنند خیلی کم بودند. در محله ما تنها سه نفر دیپلم گرفته بودند اسامی آنها را هنوز در خاطر دارم: علی صحرانورد، کریم بهروزی و پرویز کلیانی. یکی از آنها همافر شد، یکی سپاهی دانش و دیگری به مدرسه عالی بازرگانی رفت. آن زمان من هنوز در دبیرستان درس می خواندم. یادم هست وقتی صحرانورد و بهروزی را با آن لباس های شیک نظامی در خیابان می دیدم، دلم

کاهی کیلویی از بازار می خرید و یک طرف آن را با نخ و سوزن می دوخت و آن را به صورت دفتر درمی آورد و به ما می داد. آن زمان اگر معلمی اجازه می داد که تکالیفمان را با مباد بنویسیم، این کار را می کردیم و وقتی می خواست آن را خط بزند، خواهش می کردیم با مباد خط بزند تا آن را پاک کنیم و دوباره روی آن برگ بنویسیم. یادم هست پدرم چون پینه دوزی بلد بود، کفش های ما را وصله می زد و می دوخت. باور کنید این چیزها حالا برای امثال پسر من به صورت یک افسانه است!

کتیبه: نسل جدید و مرفه شهری تصویری

از آن شرایط ندارد تا تصدیق کند.

دکتر افروز: همین طور است. گاهی که من به پسر من از شرایط آن سال ها می گویم، می خندد و به شوخی می گوید: بابا! من پسر دکتر افروزم و جناب عالی پسر مشهدی اکبر، بعد خانمم می گوید: پدرت پسر مشهدی اکبر بود و در آن شرایط سخت دکتر گرفت، تو که پسر دکتر افروزی، با امکاناتی که داری باید در سطح بالاتری از نظر علمی قرار بگیری.

کتیبه: استاد! منطقه عباسی هنوز هم از

محله های پر جمعیت و شلوغ تهران است آن زمان چگونه بود؟

دکتر افروز: درست است، منطقه ما نزدیک میدان گمرک و محله بدنام تهران بود، منطقه ای بود شلوغ و آلودگی های مواد مخدر آنجا خیلی زیاد بود. فاصله کاباره شکوفه نو تا منزل ما ده دقیقه راه بود. در آن شرایط نامطلوب، ما سعی می کردیم از آلودگی ها برکنار باشیم. در محل هم ما رابه عنوان بچه های خوب می شناختند، سعی می کردیم مزاحم کسی نشویم، یک جلسه قرآنی هم همان زمان با دوستان راه انداخته بودیم. که در سلامت و سازندگی ما خیلی مؤثر بود. من از کلاس هشتم تا زمانی که دیپلم گرفتم با چند نفر از دوستانم تابستان ها کار می کردیم. بقال های کوچه هم

- * مسؤول برگزاری اولین سمینار سراسری کودکان استثنایی (۱۳۶۳)
- * مسؤول برگزاری اولین کنگره ملی انجمن های اولیا و مربیان کشور (۱۳۷۱)
- * مسؤول برگزاری اولین سمینار بین المللی نوآوری ها و خلاقیت های جوانان و اندیشمندان مسلمان (۱۳۷۳)
- * مدیریت و سردبیری ماهنامه آموزشی - تربیتی پیوند
- * مدیر مسؤول مجله روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران
- * عضو هیئت تحریریه نشریه بین المللی کودکان استثنایی در کانادا
- * مدیر مسؤول و سردبیر فصلنامه احیا
- * عضو هیئت تحریریه چند نشریه علمی - فرهنگی دیگر
- * عضویت در شوراهای علمی - فرهنگی (در گذشته و حال)
- * شورای عالی جوانان
- * شورای فرهنگ عمومی استان تهران
- * هیئت امنای سازمان تبلیغات اسلامی
- * کمیسیون علوم انسانی شورای پژوهش های علمی کشور
- * شورای فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی
- * شورای فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی
- * شورای اجرایی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی اسلامی (آیسیسکو ISESCO)
- * شورای بهداشت روان و اصلاح رفتار زندانیان کشور
- * هیئت امنای جمعیت مبارزه با دخانیات
- * شورای عالی انجمن اولیا و مربیان کشور
- * هیئت امنای بنیاد بین المللی غدیر

دل به درس و تحصیل در دانشگاه می دهند؛ در حالیکه غالباً جوانان مهاجر شهرستانی و روستایی همواره حضور پررنگی در مراکز علمی و آموزشی تهران داشته و دارند.



دکتر افروز: سؤال خوبی است، خوشحالم که وجه مشترکی پیدا کردیم، واقعیت این است که آن زمان، ما وقتی وضعیت خودمان را می دیدیم، دنبال وضع مطلوب بودیم، مرفهان، وضع مطلوبشان در واقع وضع موجودشان در آن زمان بود و اگر هم دنبال وضع مطلوب تری بودند، به خارج می رفتند؛ حالا یا آنجا می ماندند و یا بعد از مدتی به ایران برمی گشتند. جوانان آنها هم رغبت چندانی به

تحصیل در ایران نداشتند و بیشتر به خارج فکر می کردند. جوانان طبقات کم درآمد تهرانی هم اگر دنبال اعتیاد نبودند، یا جذب کارهای مکانیکی می شدند و یا دنبال ورزش می رفتند که اگر پولی به دنبال نداشت، لااقل شهرتی داشت. **کشیان:** از معلمین تأثیرگذاری که در دارالفنون داشتید بفرمایید.

دکتر افروز: حقیقت این است که زیباترین خاطرات نوجوانی و جوانی من در دارالفنون رقم خورد و دوستان خوبی آنجا پیدا کردم. در دارالفنون معلمین برجسته ای مثل استاد فخرالدین حجازی، استاد صفا و دکتر اسدی لاری داشتم. معلم زبان انگلیسی ما آقای رضوانی بود، بعد که ایشان تصادف کرد، آقای رضا همراه معلم زبان

می کردیم! **کشیان:** از خاطراتتان در دبیرستان ذوقی بفرمایید.

دکتر افروز: در دبیرستان ذوقی آقای ادیب سمیعی مدیر ما بودند. آقای غلامحسین مولوی هم ناظم بودند. این آقای مولوی شاعر هم بود و کتاب شعری داشت که رویش نوشته بود: **گر عاشقی به شهر شما گناه است ای صنم** اول گناهکار به شهر شما منم من در مدرسه ذوقی دوستان صمیمی، یک دل و خوبی داشتم و همکاری و اتحاد وفادارانه ای بین ما حاکم بود.

کشیان: استادا! دلیل پدوتان براء انتقال شما از دبیرستان ذوقی به دارالفنون چه بود؟

دکتر افروز: من تمایلی نداشتم که از دبیرستان ذوقی جای دیگری بروم، چون آنجا را دوست داشتم و همانطور که گفتم، دوستان و به اصطلاح بچه محل های ما همه آنجا بودند و همدیگر را خوب می شناختم. آن زمان هم دارالفنون دبیرستان سطح بالایی بود و دانش آموزان مدارس دیگر را سخت می پذیرفت. حقیقت این بود که یکی از دوستان پدرم که می دانست من بچه درس خوانی هستم، از راه لطف به پدرم گفته بود که من با مدیر دارالفنون هماهنگ کرده ام که بروید آنجا ثبت نام کنید. من هم کت و شلوار پوشیدم و خیلی مؤدب به دفتر دارالفنون رفتم و جلو میز آقای سرور مدیر دبیرستان ایستادم. نفس در سینه ام حبس شده بود که خدایا بالاخره اسم مرا می نویسند یا نه؟ اما خوشبختانه

اسم را نوشتند و آنجا تا دیلم ادامه تحصیل دادم. **کشیان:** در دارالفنون مشکلی با محیط و همکلاسی ها نداشتید؟

دکتر افروز: چرا، چند ماه اول عذاب می کشیدم. در کلاس ما جز پنج نفر بقیه همه شهرستانی بودند. البته بعد هم که به دانشگاه رفتم، دیدم آنجا هم همینطور است. تهرانی های دارالفنون هم خیلی درس نمی خواندند. تنها چند نفر از آنها فعال بودند: آقای محبی، آقا مهدی طالقانی فرزند آیت الله طالقانی و سید مصطفی آزمایش که حالا آقای دکتر آزمایش است و در فرانسه تدریس می کند.

کشیان: استادا! از نظر روان شناسی چرا جوانان تهرانی بیشتر جذب کارهای سطحی فنی پایین مثل مکانیکی پاراندگی می شوند و کمتر

- شورای بررسی مترن و کتب درسی دانشگاه ها
- هیئت امنای دانشگاه باقرالعلوم (ع)
- شورای فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی
- عضویت فرزند شورای علمی، فرهنگی دیگر

طرح تحقیقاتی

- طراحی و مجری طرح تهیه هوش آزمای انفرادی (تهران - استنفرد - T.S.B) از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۲، برنده جایزه جشنواره بین المللی خوارزمی (۱۳۷۲)
- طراحی و مجری طرح ملی، بررسی فراوانی و علل معلولیت های جسمی، ذهنی، حسی و حرکتی کودکان و نوجوانان در مناطق شهری و روستایی ایران (۱۳۸۲-۱۳۷۶)
- طراحی و مجری طرح ملی بررسی ویژگی های ریستی، شناختی و روانی والدین کودکان با نشانگان داون در مناطق شهری و روستایی ایران (با هدف دستیابی به علل اصلی سندرم داون)

- همکاری و هدایت چندین طرح تحقیقاتی، روان شناسی، فرهنگی و اجتماعی در سطوح مختلف
- استاد راهنما و مشاور بیش از ۱۵۰ رساله و پایان نامه کارشناسی ارشد و چندین رساله دکتری

عضویت در انجمن های علمی

- عضو انجمن بین المللی کودکان استثنایی
- عضو و رییس انجمن علمی کودکان استثنایی ایران
- عضو و رئیس جامعه استادان نمونه ایران
- عضو انجمن روان شناسی ایران
- عضو انجمن بین المللی روان شناسان مدرسه
- عضو انجمن بین المللی تعلیم و تربیت تطبیقی
- عضو سازمان جهانی کودکان تیزهوش و خلاق
- عضو انجمن علمی اولیا و مربیان

از دکتر افروز ۲۵ عنوان کتاب (تالیف و ترجمه) و بیش از ۱۷۰ مقاله علمی، فرهنگی در زمینه روان شناسی و تعلیم و تربیت به چاپ رسیده است.

گیتاری داشت و شب ها به کافه ها و کاباره های ارزان قیمت تهران می رفت، پولی می گرفت و گیتار می زد. در حقیقت زندگی اش از این راه می گذشت. این شخص شدیداً تحت تاثیر حرف ها و نفوذ کلام استاد حجازی قرار گرفت. مدتی بود که دیگر به دارالفنون نمی آمد. یک روز استاد حجازی از من پرسید: فلانی کجاست؟ بچه ها گفتند: مریض است. استاد گفت فرصتی بگذارید به او سر بزنیم. بالاخره یک روز همراه استاد به منزل آن دوست رفتیم، او در یک اتاق محقر در ناصر خسرو تنها زندگی می کرد. وقتی داخل اتاق شدیم، دیدیم گیتارش را شکسته و دو نیم کرده و هر نیمه را به قسمتی از دیوار اتاق کوبیده است. مریض حال بود ولی تا استاد حجازی را دید، از جا پرید و صورت ایشان را بوسید و گفت: می خواهم از این به بعد روی پای خودم بایستم و دیگر نماز ترک نشود. البته آن موقع بحث گیتار مطرح نبود، موضوع این بود که این ساز وسیله ای شده بود که او به کافه ها و کاباره ها برود و آلودگی هایی پیدا کند و دیگر در قید نماز و روزه نباشد. استاد حجازی به اصالت افراد و امکان تربیت پذیری انسان ها خیلی بها می داد و نفوذ کلام عجیبی داشت.

کشیان: بعد از بیرون آمدن از دارالفنون هم

با استاد حجازی مراد و ارتباط داشتید؟

دکتر افروز: بله، من چه در دوره دانشجویی و چه پس از آن، با استاد ارتباط داشتم، یادم هست استاد حجازی در عین حال که خودش خطیب کم نظیری بود، به ما می گفت: مسجد حاج سیدعزیزالله پای منبر آقای فلسفی هم بروید و می رفتیم. از زمانی هم که انتشارات بعثت راه اندازی شد، من هر از گاهی به دیدارشان می رفتم و تازمانی که هشیار بودند و می توانستند افراد را بازشناسی کنند، همیشه می فرمودند: من چند شاگرد خوب داشتم، یکی از آنها همین آقای افروز است. زمانی هم که رئیس دانشگاه تهران بودم. به دستبوسشان

ما شد. ایشان دریچه تازه ای از زبان انگلیسی به روی ما باز کرد و خیلی مؤثر بود. همان طور که می دانید آقای همراه مترجم آثار عزیز نسین بود. از بین معلمین ما در دارالفنون، دو نفر بیشترین تأثیر را بر من داشتند، یکی استاد فخرالدین حجازی خطیب مشهور که اخیراً مرحوم شدند و دیگری آقای دکتر اسدی لاری پدر خانم آقای دکتر معین وزیر علوم سابق. مرحوم دکتر اسدی لاری انسان انقلابی، متعهد و مخلص بود. ایشان برای من و چند نفر دیگر از دوستانم به طور خصوصی کلاس های ویژه تفسیر قرآن در منزلشان گذاشته بود و تا زمانی که زنده بود، این کار ادامه داشت - رحمت الله علیه - آقای فخرالدین حجازی هم بعد از این که در دارالفنون ما را ارزیابی کرد گفت: می خواهم برای شما برنامه ای بگذارم. آن موقع منزل استاد در اختیار بود و ما پنجشنبه ها بعد از ظهر به منزلشان می رفتیم و استاد با ما در آن جلسات مباحث عربی، ادبیات و مطالب اسلامی را طرح و بحث می کردند و به اصطلاح روی ما کار می کردند تا از ما برای اسلام مبلغ و سخنران بسازند.

کشیان: این موضوع مربوط به چه سالی می شود؟

دکتر افروز: سال های ۴۷ و ۴۸.

کشیان: اسامی بقیه دوستان که در آن

جلسات حاضر می شدند به خاطر تان هست؟

دکتر افروز: بله آقای دکتر مصطفی آرمایش و آقای دکتر محبی.

کشیان: بنظر خودتان چه چیزی باعث شده

بود که استاد حجازی از بین تمامی شاگردانش

شما سه نفر را برای تبلیغ و آموزش سخنوری

انتخاب کند؟

دکتر افروز: شاید استاد فکر می کرد در ما سه نفر جوهره ای هست که بتوانیم مبلغ و خطیب خوبی برای اسلام بشویم و این تشخیص اشتباه نبود. آقای دکتر

□ روان شناسی هم مثل هر دانش

دیگر، می تواند مورد سوء استفاده

قرار گیرد. من در کل معتقدم که با

بومی شدن دانش و فرهنگ

روان شناسی در ایران و از بین رفتن

خرافه ها و آلودگی هایی که در ایران

و جهان به روان شناسی چسبیده،

این دانش آینده روشنی

خواهد داشت.

مصطفی آرمایش حالا سخنرانی برجسته، حافظ قرآن و نهج البلاغه و استاد دانشگاه سوربن در فرانسه است.

می خواهم بگویم انتخاب ایشان انتخاب درستی بود.

کشیان: مرحوم استاد حجازی در دارالفنون

چه مطالبی تدریس می کردند؟

دکتر افروز: در دارالفنون استاد به ما عربی و ادبیات درس می دادند. کلاس ایشان مورد علاقه همه کلاس ششمی های دارالفنون بود و هر جا می رفتند، آنجا پر از جمعیت می شد.

کشیان: استاد! از مرحوم فخرالدین

حجازی خاطره خاصی در ذهنتان هست؟

دکتر افروز: در دارالفنون هم کلاسی شهرستانی داشتیم که در تهران خیابان ناصر خسرو زندگی می کرد. او

می‌رفتم و تعلق عاطفی زیادی به استاد داشتم، رحمت خدا بر او باد.

کشیان: استاد! همان طور که مستحضرید پس از پیروزی انقلاب تاکید بسیاری بر نقش مهم ارتباط مستمر والدین با مسوولان مدرسه فرزندانشان می‌شود. آیا در دوره ابتدایی، پدر و مادران به دبستان شما می‌آمدند؟

دکتر افروز: البته آن زمان هم انجمن بود ولی یادم نمی‌آید که پدر یا مادر من به دبستان من آمده باشند. آن موقع معمولاً دانش‌آموزانی که غیبت می‌کردند باید پدر یا مادرشان را به مدرسه می‌آوردند! اما من هیچ وقت غیبت نداشتم.

کشیان: استاد! حالا که به گذشته نگاه می‌کنید، از سه مقطع دبستان، دبیرستان و دانشگاه، کدام مقطع برایان خاطر انگیزتر جلوه می‌کند؟

دکتر افروز: دوره سه ساله‌ای که در دبیرستان ذوقی بودم، از بقیه مقاطع تحصیلی برایم خاطر انگیزتر است. یکی به خاطر وحدت، اتحاد و همدلی خاصی که با دوستانمان داشتیم و دیگر این که سختی‌های زندگی را با ظرافت خاصی با همفکری و همکاری از سر می‌گذرانیدیم؛ از این گذشته اکثر بنچه‌های مدرسه همسایه و از محله خودمان بودند.

کشیان: استاد! به عنوان یک تجربه مفید برای نسل حاضر، از راز و رمز موفقیتان در تحصیل در آن شرایط سخت بفرمایید.

دکتر افروز: همان طور که قبلاً عرض کردم، من خوب درس خواندن را خوب یاد گرفته بودم. راز موفقیت من در تحصیل، در درجه اول مطالعه، پشتکار، حضور بدون غیبت در کلاس‌ها و تمرکز روی درس‌ها بود. مهم‌تر از همه این که من هر درسی را قبل از تدریس توسط معلم یا استاد، مطالعه می‌کردم و وقتی آن درس در کلاس مطرح می‌شد، ذهن من مثل آهن ربا آن را جذب می‌کرد.

کشیان: استاد! در صحبت‌هایتان به تشکیل جلسات قرآن در ایام جوانی اشاره کردید، لطفاً درباره زمان و مکان و اسم این جلسات و همین طور گردانندگان و سخنرانان این هیأت منتهی هم توضیح بفرمایید.

دکتر افروز: سال ۱۳۴۷ من با آقای باقری یک هیأت منتهی قرائت قرآن به نام «مجمع جوانان آل محمد (ص)» تأسیس کردیم. جلسات این هیأت هنوز هم کماکان ادامه دارد. این جلسات سابقاً به صورت هفتگی، پنجشنبه‌ها و به صورت سیار در منازل دوستان تشکیل می‌شد و حالا جمعه‌ها برگزار می‌شود. برای این جلسات، ما از آیت‌الله مروی، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله لاهوتی، آیت‌الله ایروانی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و حجت‌الاسلام ناطق‌نوری دعوت می‌کردیم و هنوز هم آقای ناطق در جریان کار ما هستند. این جلسات در سالم نگهداشتن ما خیلی مؤثر بود.

کشیان: تفسیر قرآن هم در جلسات هیأت مطرح بود؟

دکتر افروز: بله، جلسات ما بیشتر محفل قرآن و بحث

جمهوری اسلامی ایران
وزارت دفاع ملی
دفتر وزیر

شماره ۱۶۰۰-۳۰۳۷۱
تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بدینوسیله از طرف وزارت دفاع ملی جناب آقای دکتر افروز سرپرست سفارت ایران در انگلستان مأموریت داده می‌شود که در امور دفاتر نیروی هوایی و دریایی و زمین در آنجا با زس کرده و نتیجه را به وزارت دفاع ملی گزارش دهند.

از همه مسئولین تقاضا دارد که همکاریهای لازم را مراعات کنند. س.

دکتر مصطفی چمران

وزیر دفاع ملی



قرآنی بود، هنوز هم همینطور است. آنجا جز در موارد و مواقع خاصی مثل محرم، با یک نگاه عمیق و روشنفکرانه، روی آیات قرآنی بحث می‌کردیم. از این هیأت، هفت نفر شهید شدند و حدود ده نفر جانبازند. بعضی از دوستان هم در مسوولیت‌های مختلف حضور دارند. در حال حاضر هیأت ما یک سایت هم دارد و بحث‌های مفید و آزادی آنجا هست. ما نگاه روز هم به آیات قرآن کریم داریم.

کشیان: ورود به هیأت شما و شرکت در جلسات، شرایط خاصی لازم دارد؟

دکتر افروز: بله، شرطش این است که فرد با همسرش به جلسه بیاید و بدانییم با خانمش ناسازگاری ندارد؛ حتی شرط این که جلسه هیأت ما در منزل کسی برگزار شود این است که همسر آن شخص به این کار راضی باشد. این شرط را من گذاشتم و این شرایط را حفظ کرده‌ایم.

کشیان: استاد! کاش هیأت منتهی شما هم مثل انجمن اسلامی پزشکان یا مهندسين، حاصل سخنرانی‌ها و بحث‌های مطرح شده را برای استفاده عموم مردم ضبط و به صورت جزوه یا کتاب عرضه می‌کردید.

دکتر افروز: ما جزوات پراکنده‌ای چاپ کرده‌ایم، اما حالا متأسفانه در دسترس نیست و باید آنها را پیدا کنیم.

کشیان: در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، هیأت شما فعالیت‌های سیاسی - منتهی هم داشت؟

دکتر افروز: بله، ما سال ۵۱ رساله حضرت امام (ره) را برای توزیع از طریق همین هیأت چاپ می‌کردیم. رمضان سال ۵۳ هم زمانی که آیت‌الله منتظری، آیت‌الله

جنتی و آیت‌الله غیوری در تبعید بودند، من با کمک دو نفر از آقایان نامه آیت‌الله پسندیده را از طرف حضرت امام (ره) برای آنها بردم. در آن مأموریت، همراه مرا دستگیر کردند و در تعقیب بودند که مرا هم دستگیر کنند.

کشیان: استاد! آن زمان برای رفتن به دانشگاه کلاس کنکور هم رفته بودید؟

دکتر افروز: یادم هست سال ۴۸ وقتی از دارالفنون دیپلم گرفتم، یکی از همکاران پدرم گفته بود که این پسرت در سش خوب است و هوش خوبی هم دارد، خوب است به کلاس‌های تقویتی برود تا در کنکور قبول شود. یک روز پدرم گفت: می‌خواهم بروی در یکی از کلاس‌های تقویتی کنکور شرکت کنی تا مشکلی برای ورود به دانشگاه نداشته باشی. شهریه‌اش را هم می‌دهم. راستش رفتن به کلاس کنکور در آن شرایط و در محله ما خیلی سخت و در عین حال کاری تازه بود. من پذیرفتم و به سه چهار آموزشگاه سر زدم و قیمت‌ها را پرسیدم. بالاترینش ۷۰۰ و کمترینش ۳۶۰ تومان بود. آن موقع پدرم حقوق ماهانه‌اش در همین حدود ۳۶۰ تومان بود.

من نمی‌خواستم حقیقت را به پدرم بگویم و تقاضا کنم حقوق یک ماهش را بابت کلاس کنکور به من بدهد. وقتی به خانه آمدم، پدرم پرسید: چه شد؟ گفتم: کلاس‌ها پر بود و جا نداشتند. باید پیش خودم بخوانم. آن زمان ملاحظاتی هم نسبت به خواهران و برادرانم داشتم و نمی‌خواستم تفاوتی بین ما ایجاد شود. برادر بزرگم تا کلاس هشتم خواند و دیگر نمی‌خواست ادامه بدهد. معمولاً حسادت بزرگ‌ترها نسبت به کوچک‌ترها ماندگار است و می‌ماند، ولی حسادت کوچک‌ترها نسبت به بزرگ‌ترها ماندگار نیست. از نظر روان‌شناسی این موضوع خیلی مهم است. بعد هم با تلاش فراوان درس خواندم و در رشته روان‌شناسی دانشگاه تهران قبول شدم. باور کنید روزی که اسم من در روزنامه درآمد، همه جا بین همسایه‌ها و دوستان و فامیل دست به دست می‌گشت و مردم می‌آمدند به پدرم تبریک می‌گفتند.

کشیان: به رشته روان‌شناسی علاقه داشتید؟
دکتر افروز: بله، علاقه داشتم.

کشیان: لطفاً از فعالیت‌ها و خاطر اتان در دوره دانشگاه هم بفرمایید.

دکتر افروز: من مهر ۱۳۴۸ به دانشگاه تهران رفتم. یادم هست آقای دکتر کاردان در آملی تئاتر دانشگاه برای ما سخنرانی کردند و به دانشجویان گفتند نماینده‌ای برای خودتان انتخاب کنید و دوستان، مرا انتخاب کردند. من از آن مراسم عکسی به یادگار دارم که می‌خواهم آن را به آقای دکتر کاردان تقدیم کنم. من از سال دوم تحصیل در دانشگاه، به کار معلمی مشغول شدم. آن زمان در مدرسه تدین در سه راه امین حضور و همینطور در دبیرستان تمدن و دبیرستان دخترانه فرح مهر جیز در درس می‌دادم. در دبیرستان دخترانه ورجاوند در ستارخان روان‌شناسی تدریس می‌کردم. هفته‌ای دو روز هم در دبستانی در کوچه امامزاده یحیی به جای یکی از دوستانم درس می‌دادم. کارم حق‌التدریس بود و سیاحت‌های فراغتم به این ترتیب پر می‌شد.

کشیان: مجموع درآمدها از تدریس در ماه چقدر بود؟

دکتر افروز: در مجموع ماهی ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان درآمد داشتیم. پدرم می گفت: من بایستی به تو پول بدهم، ولی من نمی گرفتم و هزینه های زندگی و تحصیل را با همان حق التدریس ها می پرداختم.

کشیان: استاد! در دانشگاه فعالیت سیاسی هم داشتید؟

دکتر افروز: بله، در این ارتباط دهها بار به صورت کوتاه مدت دستگیر شدم.

کشیان: لطفاً از اساتید تأثیر گذاری که در دانشگاه تهران داشتید بفرمایید.

دکتر افروز: دوره سه سال و نیمه لیسانس دانشگاه تهران، دوره خیلی سختی برای من بود. آن زمان هنوز دوره دکتری رشته روان شناسی دایر نشده بود و تازه می خواستند دوره فوق لیسانس این رشته را راه اندازی کنند. استادان ما آن زمان کسانی مثل دکتر کاردان، دکتر سیاسی، دکتر محمود منصور، دکتر سعید شاملو، دکتر ولی الله نصر و دکتر نادر نوع پرست بودند که همه در کارشان متخصص و قوی بودند و می خواستند هر چه آموخته دارند سر ما خالی کنند! مرحوم دکتر سیاسی به ما شخصیت درس می داد. من در دانشکده روان شناسی خوب درس می خواندم و حتی نیم ساعت هم غیبت نداشتم و شاگرد اول شدم.

کشیان: در دانشگاه فعالیت ورزشی هم داشتید؟

دکتر افروز: فعالیت ورزشی من مربوط به سالها پیش از ورود به دانشگاه بود، آن زمان بیشتر به فوتبال علاقه داشتم. بعد که به دانشگاه رفتم، ورزش را ادامه دادم. بعد به تیم دوچرخه سواری رفتم. دوچرخه ای هم به من دادند که در همین خیابان چمران تمرین می کردیم و شب هم با همان دوچرخه خانه می رفتم. یک روز گفتند: بردن دوچرخه شب ها به خانه ممنوع است و باید آن را تحویل بدهی. من دوچرخه را تحویل دادم و دیگر به تیم نرفتم. آقای دل آگاه مسوول ما، یک روز مرا دید و گفت: تو امید تیم ما هستی چرا نمی آیی؟ گفتم من به تیم دوچرخه سواری آمدم که دوچرخه را شب ها با خودم به خانه ببرم و حالا که این کار را ممنوع کرده اید دیگر نمی آیم.

کشیان: استاد! چه سالی و در کجا ازدواج کردید؟

دکتر افروز: این سؤال قشنگی است. ازدواج من ماجرای جالبی دارد. سال ۱۳۵۵ برای مدت یک ماه جهت ازدواج به ایران آمدم و سوم شعبان ازدواج کردم. خانم لیسانس اما خانه دار است. مراسم عروسی مادر تالار سیاره نزدیک میدان بهارستان برگزار شد. یادم هست در آن مراسم، آقای پازوکی اشعاری در مدح امام حسین (ع) خواند. آیت الله ایروانی، آیت الله مروی و آقای ناطق نوری هم در مجلس حاضر بودند. من آنجا بیست دقیقه درباره تولد، ازدواج و مرگ سخنرانی کردم. یادم هست وقتی با آقای جمعه ای برای اجاره سالن تالار سیاره رفتیم، آقای ابراهیمی سالن را به ما

پزشکی هم شاگرد ممتاز بود. او یک ماهه بود که ما به ایران آمدم و به همین جهت بود که توانستیم راحت برایش ویزا بگیریم. ایشان حالا در دانشگاه آستین در تگزاس در رشته پزشکی هوا فضا تحصیل می کند. پزشکی هوا فضا رشته جدیدی است و دختر من اولین خانم مسلمانی است که می خواهد این رشته را تمام کند. کار آنها ارزیابی بالینی جسم و سلول های بدن و همینطور شرایط زیستی و روحی کسانی است که به فضا می روند. دختر کوچکم هم امسال در مرحله پیش دانشگاهی است.

کشیان: استاد! چه شد که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتید؟

دکتر افروز: همانطور که قبلاً اشاره کردم، در دوره تحصیل در دانشگاه و فعالیت های سیاسی- مذهبی در هیات جوانان آل محمد (ص)، چندین بار زمان های کوتاه دستگیر و آزاد شدم. سال ۵۲ در جریان ماموریتی که برای رساندن نامه آیت الله پسندیده به چند نفر از روحانیون مبارز داشتم تحت تعقیب ساواک قرار گرفتم.

من شاگرد اول رشته روان شناسی شده بودم و چون فوق لیسانس و دکتری این رشته هنوز در ایران نبود می توانستم با بورس تحصیلی به خارج بروم، اما ساواک بارفتن من به خارج مخالفت می کرد. من در آن شرایط دشوار، با مساعدت آقای دکتر کاردان و چند نفر دیگر، بالاخره بورس تحصیلی گرفتم و برای ادامه تحصیل به دانشگاه میشیگان آمریکا رفتم و دوره فوق لیسانس و دکتری را در همین رشته با گرایش روان شناسی کودکان استثنایی در مدت چهار سال و سه ماه طی کردم و شاگرد اول شدم.

کشیان: استاد! رشته روان شناسی آموزش کودکان استثنایی، رشته دشواری است و عشق و صبر و ایثار فراوانی می طلبد. انگیزه شما از انتخاب این رشته دشوار چه بود؟

دکتر افروز: در دوره تحصیلی روان شناسی در دانشگاه تهران، استاد خیلی

خوبی داشتیم که شخصیت، تواضع و تلاشی که برای آموزش ما دانشجویان داشت، در آن زمان کم نظیر بود. یکی از درس های ایشان، درس کودکان استثنایی بود. این استاد بزرگوار، ما را برای بازدید به سه مرکز نگهداری از کودکان استثنایی در آمین آباد، وردآورد و انجمن معلولان عقب مانده ذهنی برد و ما را از نزدیک با مسایل و مشکلات آنها آشنا کرد. بعد در راه که بر می گشتیم، خطاب به من بالحن خاصی گفت: آقای افروز! ما در این رشته تخصصی نداریم، من هم رشته تخصصی ام این کار نیست. این رشته، رشته خوبی است. جمله ایشان با آن لحن خاصی که القا کرد، بر من تاثیر گذاشت. بعد هم وقتی که در جلد دوم تفسیرالمیزان اثر علامه طباطبایی درباره مستضعفان مطالعه کردم، مطالبی خواندم که خیلی برایم جالب بود. علامه فرموده بودند: مستضعف کسی است که بدون تقصیر به حق نمی رسد. مستضعف با بی پول و

□ در سال ۱۳۴۷ با آقای باقری یک

هیأت مذهبی قرآنت قرآن به نام

«مجمع جوانان آل محمد(ص)»

تأسیس کردیم. جلسات این هیأت

هنوز هم کماکان ادامه دارد.



نشان داد. گفتم همه چیز خوب است. من پنجهزار تومان پول داشتم و می خواستم روی پای خودم بایستم. پدر خانم مرد بامحبتی بود، گفت: اجازه بده شام بلهیم، گفتم: نه، فقط میوه و شیرینی می دهم چون همه دوستانم می خواهند بیایند، بعداً به آنها شام می دهم. بعد با اشاره به عکس شاه که بالای سالن زده بودند، به آقای ابراهیمی گفتم: امشب اینجا یا جای من است یا جای شاه! آقای ابراهیمی با خنده گفت: می خواهی مرا خانه خراب کنی؟ بعد فکری کرد و گفت: عکس شاه را پایین می آورم و همینجا کنار می گذارم، اگر ماموری آمد و گفت چرا عکس را برداشته ای می گویم میخ آن شل شده بود!

کشیان: استاد! چند فرزند دارید؟

دکتر افروز: من سه فرزند دارم. دو دختر و یک پسر. پسرم دانشجوی سال آخر معماری است. دختر بزرگم ۱۲ سال به مدرسه رفاه می رفت و شاگرد اول بود. در

فقیر فرق دارد. یکی ممکن است ثروتمند باشد، اما در عین حال مستضعف فکری باشد. مستضعف کسی است که در مقابل خودش استکیار می‌بیند. بنابراین مستضعف می‌تواند مالی، فکری، سیاسی و غیره باشد. بعد هم علامه گفته بودند: یک نوع مستضعف ذاتی هم هست، مثل عقب مانده‌های ذهنی، مثل افراد ناشنوا و معلولان؛ اینها جایشان در بهشت است. این عبارت علامه خیلی بر من اثر گذاشت و به همین خاطر، بعدها اسم این گونه افراد را «بهشتیان روی زمین» گذاشتم. نهایتاً وقتی به خارج رفتم، ابتدا می‌خواستم روان‌شناسی بالینی یا رشته دیگری بخوانم، پذیرش هم داشتم و با سرعت پیش رفتم، اما مردد بودم که کدام رشته را انتخاب کنم. واقعا هم شروع این رشته برای من خیلی سخت بود، چون توام با درس فیزیولوژی مغز و چشم، آن هم با زبان انگلیسی بود.

در نهایت، من نامه‌ای به آیت‌الله ایروانی که نماینده حضرت امام (ره) بودند نوشتم و گفتم: من بین انتخاب چند رشته گیر کرده‌ام! با متخصصین هم مشورت کرده‌ام، دلم یک چیز می‌گوید و واقعیت را چیز دیگری می‌بینم. لطفاً برای من بین این چند موضوع استخاره کنید. آیت‌الله ایروانی نسبت به من خیلی محبت داشتند و در پاسخ نامه‌ام نوشتند: من همه رشته‌ها را استخاره کردم، نمی‌دانم استثنایی چیست، ولی خیلی عالی آمده،

من پس از دریافت پاسخ ایشان، پیش خانم پرفسور آروزا رفتم و گفتم: اسم مرا در رشته آموزش کودکان استثنایی بنویسید! با تعجب گفتم: از دیروز تا حالا به این نتیجه رسیده‌ای؟! گفتم: بله، من پیام‌ها را دریافت کرده‌ام. این بود که این رشته را با تمام سختی‌هایش از روی علاقه و اعتقاد انتخاب کردم و افتخارم این است که اولین فارغ‌التحصیل ایرانی دکترای این رشته هستم.

کتابخانه: استاد! موضوع و عنوان رساله دکتری‌تان چه بود؟

دکتر افروز: این هم برای خودش داستانی دارد. من می‌خواستم رشته آموزش کودکان استثنایی در ایران سامان پیدا کند و در این رشته تا سطح دکترا دانشجو داشته باشیم و خوشبختانه حالا این کار انجام گرفته است. برای تحقق این امر، کوشش کردیم که حتی کودکان استثنایی کشورمان در مدارس عادی هم بتوانند درس بخوانند، اما برای این کار، نیازسنجی و نگرش‌سنجی علمی لازم بود. پرفسور جان جردن متخصص معروف آمریکایی استاد راهنمای من در این زمینه بود. او به ایران هم آمده بود. روزی به من گفتم: شما باید ابتدا نیازسنجی و نگرش‌سنجی کنید. روش پرفسور جردن این بود که پروژه تحقیقی بزرگی را بین دانشجویانش تقسیم می‌کرد تا هر کدام بخشی از آن را تحقیق کنند. کاربرد این کار خوب بود و نتایجش به عنوان یک تحقیق مهم چاپ شد.

به این ترتیب پایان نامه من راجع به نگرش و بازخورد مدارس عادی نسبت به حضور دانش‌آموزان استثنایی در کلاس‌های عادی شد. من برای این کار، دو کشور ایران و آمریکا را مقایسه کردم تا ببینیم چه عواملی باعث می‌شود معلمین نظر مثبتی نسبت به افراد ناشنوا و نابینا داشته

نمی‌بیند و ناشنواى مطلق است، ولی ارگ که می‌زند همه را شگفت زده می‌کند. مهتاب علیمحمدی ملایری دختری است که در ۱۳ سالگی نابینا و ناشنوا شده، اما خوب حرف می‌زند، اگر بخواهید با او صحبت کنید باید کف دستش بنویسید و او پاسخ می‌دهد. ایشان لیسانس زبان ایتالیایی از دانشگاه تهران گرفته است! یک روز پیش من آمد و گفت: آرزو دارم مثل شما فوق لیسانس و دکترا بگیرم. با تلاشی که ما انجام دادیم، این دختر خانم حالا در دانشگاه ورونا در ایتالیا مشغول تحصیل در دوره دکترا است. تلویزیون بین‌المللی رم هم تصویر او را برای تمام دنیا پخش کرده است.

کتابخانه: استاد! ممکن است برای بعضی‌ها این پرسش ناخوشایند مطرح شود که وقتی در جامعه ما این همه کودک و نوجوان سالم و هوشمند اما محروم از تحصیل وجود دارد و وقتی این همه استعداد کودکان در خیابان‌ها بر اثر فقر پری می‌شوند، چه ضرورتی دارد که آنها را رها کنیم و به کسانی بپردازیم که مشکلاتی دارند و باید برای تربیت و آموزش آنها سرمایه کلانی از بیت‌المال هزینه شود؟

دکتر افروز: بله، ممکن است چنین سخنی هم گفته شود، من عرض می‌کنم این اندیشه و این

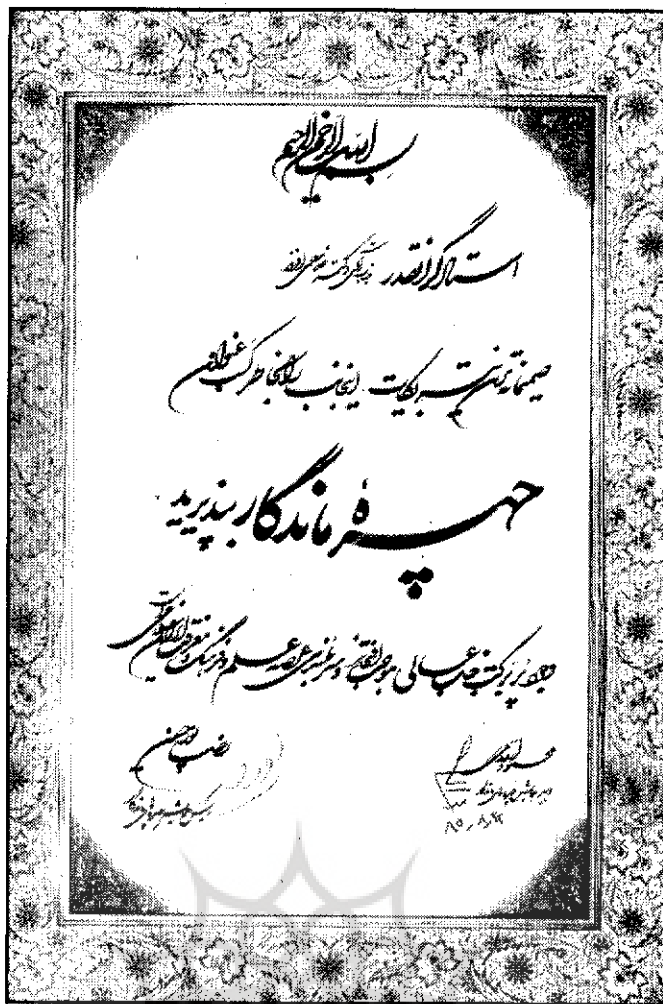
حرف اشتباه است؛ اولاً معلولان از هر نوع، مثل همه انسانند و در این مملکت حق و حقوقی دارند، ثانياً زندگی و تلاش آنها برای کودکان و نوجوانان و حتی سایر ستین جنبه‌های تربیتی مهمی دارد. افراد سالم وقتی می‌بینند که مثلاً خانم زهره اعتضاد بدون دست و با پا نقاشی می‌کند و یا می‌نویسد «نابره» رنج گنج میسر نمی‌شود» خجالت می‌کشند و به خودشان نهیب می‌زنند که چرا ما با داشتن دست سالم خط خوشی نداریم و یا نباید نقاش خوبی باشیم؟ همین خانم اعتضاد هر جا سخنرانی کرده همه را تحت تأثیر قرار داده است. او معجزه خداوند است. اراده مهتاب حتی بر خود من هم تأثیر مثبت گذاشته است.

کتابخانه: واقعا باید به شما و این انسان‌های با اراده، امیلوار و سخت‌کوش تبریک گفت.

دکتر افروز: متشکرم، ما در ایران انجمنی با ۳۰۰ دانشجو و دانش‌آموخته نابینا تحت عنوان «انجمن دانش‌آموزان و دانشجویان نابینا» تأسیس کرده‌ایم. این انجمن ۱۵۰ هنرمند ناشنوا دارد. آنها را از موسسه احیا هدایت کرده‌ایم. قرار است به زودی همایش فرهنگ کار را هم داشته باشیم. جناب آقای جهرمی اصرار دارند که بنده دبیر این همایش باشم. خانم اعتضاد شاگرد دارد و به بچه‌ها یاد می‌دهد که چگونه با دستشان نقاشی کنند. به هر حال، اساس کار ما، تغییر نگرش‌ها و تلاش ملاری است.

کتابخانه: استاد! تحصیل در آمریکا فرصتی هم برای مبارزات سیاسی برایتان باقی گذاشته بود؟

دکتر افروز: من در آمریکا عضو انجمن اسلامی



باشند؟ شناخت نگرش‌ها و تغییر آنها خیلی مهم است. نتیجه این که ما در حال حاضر پانزده دانشجوی فوق لیسانس نابینا و ناشنوا داریم و این خیلی مهم است. معمولاً دو نوع نگرش نسبت به افراد نابینا در جامعه وجود دارد، یکی نگرشی منفی، ترحم‌آمیز و بازدارنده و دیگری نگرشی که نابینا را یک فرد قوی با تمام ظرفیت‌ها و توانمندی‌های یک انسان می‌بیند و سعی می‌کند موانع را از سر راه او بردارد. من به مسوول مجتمع نابینایان گفتم: چرا برای بچه‌های نابینا معلم زیست و فیزیک و شیمی نگذاشته‌اید؟ گفتم: آقا! آخر برای اینها... گفتم: بله، امروزه با تجهیزات بسیاری که موجود است می‌شود به بچه‌های نابینا هم فیزیک و شیمی و زیست درس داد. در آمریکا یک نابینا در سال ۱۹۷۵ پزشک شد. در سال ۱۹۸۴ برای اولین بار یک نابینا مهندس شیمی شد. در سال ۱۹۸۹ یک ایرانی نابینا در آمریکا پزشک شد. رشته پزشکی ظاهراً چشم می‌خواهد، ولی او توانست با نابینایی پزشک شود. الان باید موانع را برداشت. خانمی به نام زهره اعتضاد در ایران است که دو دست ندارد و با انگشتان پا نقاشی می‌کند. او چالشگر استثنایی ماست. این خانم را من به تایلند، سوریه و مکه برده‌ام، ایتالیا هم دعوت کرد، که ان شاء الله خواهیم رفت. ما یک گروه خیریه استثنایی تأسیس کرده‌ایم که ریاست عالی‌اش با آیت‌الله غیوری است و کارهای تحقیقاتی‌اش را من به صورت افتخاری انجام می‌دهم. در همین ولنجک کارگاهی درست کرده‌ایم و آنجا پسر نابینا و ناشنوا هست که گل‌های مصنوعی درست می‌کند و به همه دنیا صادر می‌کند. خانم مه‌لقا احمدی کسی است که اصلا

دانشجویان مسلمان بودم و چون بعضی ها دوست نداشتند تحت این عنوان کار سیاسی کنند، ما در داخل این انجمن، انجمن دانشجویان مسلمان را درست کرده بودیم تا وقتی می خواستیم کار سیاسی کنیم، شناخته نشویم؛ چون عوامل ساواک همه جا بودند. من و آقای سازگارا آن زمان وقتی شاه می خواست به آمریکا بیاید، برای تظاهرات علیه او به واشینگتن رفتیم. در آمریکا من با اسامی مستعار و مختلفی علیه رژیم شاه مبارزه می کردم تا شناخته نشوم؛ با عنوان هایی مثل «برادر علی» یا «علی میشیگان» و غیره.

کشیان: استاد! چه سالی به ایران باز گشتید؟

دکتر افروز: من اوایل خرداد ۱۳۵۷ وقتی درسم در آمریکا تمام شد به ایران آمدم. در فرودگاه مهرآباد مرا دستگیر کردند ولی وقتی چمدان هایم را باز کردند و دیدند که من شاگرد اول دانشگاه میشیگانم و ph.D گرفته ام، در هویتم به تردید افتادند. به من می گفتند: شما تظاهرات واشنگتن را علیه شاهنشاه هماهنگ کرده بودید. من هم انکار می کردم، آنها حتی با دانشگاه میشیگان آمریکا هم تماس گرفتند، اما نهایتاً به شک افتادند و به همین خاطر مرا زیاد نگه نداشتند. البته شرایط خاص دوره انقلاب هم به گونه ای نبود که رژیم بتواند کسی را زیاد نگه دارد.

کشیان: از فعالیت هایتان پس از رهایی از

دست مأموران ساواک در تهران بفرمایید.

دکتر افروز: آن زمان با توجه به شرایط،

من می خواستم با کمک آقای جواد

منصوری و یکی دیگر از دوستانم

روزنامه یا خبرنامه ای سیاسی-

اجتماعی منتشر کنیم. و پیام های

حضرت امام (ره) را چاپ کنیم. ما فکر

نمی کردیم انقلاب به سرعت پیروز شود.

در واقعه ۱۷ شهریور، من با یک تیم آنجا

حضور داشتم. چند نفر از دوستانم آنجا

به شهادت رسیدند و چند نفر هم مجروح

شدند. وقتی به خانه آمدم، دیدم مرتب

زنگ می زنند و سراغ بستگانشان را از

من می گیرند. در خودم احساس

مسئولیت کردم و تصمیم گرفتم از خانه

بیرون بروم تا از دوستانم خبری بگیرم.

مادر خانمم گفت: مأموران حکومت

نظامی تو را می گیرند، نرو! گفتم: در

این شرایط نمی توانم در خانه بمانم و به بستگان و دوستانم

بگویم از عزیزانشان خبری ندارم. این بود که از خانه

بیرون رفتم و به بیمارستان های مختلف سر زدم، چند

نفر از دوستانم را که مجروح شده بودند در بیمارستان

بهداری پیدا کردم؛ دوران سختی بود، انقلاب که به نقطه

اوج و پیروزی نزدیک شد، بحث کمیته استقبال از

حضرت امام (ره) مطرح شد. من در آن کمیته، در بخش

بین الملل فعالیت داشتم و با خبرنگاران کار می کردم.

وقتی حضرت امام (ره) تشریف آوردند، من دو گروه از

خبرنگاران زبده تلویزیونی خارجی را به بهشت زهرا

بردم و آنها بهترین برنامه ها را از ورود حضرت امام (ره)

به ایران تهیه کردند که خیلی خوب بود. امام (ره) که در

مدرسه رفاه مستقر شدند، به آیت الله لاهوتی ابلاغ دادند

□ کیهان فرهنگی: استاد!

تحلیل تان از ماجرای حمله به

سفارت ایران در لندن چیست؟

□ دکتر افروز: به نظر من، صدام

حسین با کمک و همکاری

سازمان های جاسوسی خارجی

تصمیم گرفته بود در آن مقطع،

گروهی مسلح را بفرستد تا

سفارت ما را در لندن اشغال کنند و

برای این کار، از چند جوان

ناراضی ایرانی عضو حزب بعث

استفاده کرده بود.

رفتیم. مسوولان و فرماندهان آنجا هم با ما همکاری کردند و آن محل را برای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ما تحویل دادند و خودشان هم برای آموزش پاسداران کمک کردند. من و آقای سازگارا همان شب وقت گذاشتیم و با هم اساسنامه سپاه را نوشتیم. البته کار بزرگی بود. فردای آن روز من در مراسم صبحگاه، همه افراد پادگان را جمع کردم و برایشان سخنرانی کردم و از زحمات آقای لاهوتی به عنوان یک روحانی مبارز و انقلابی صحبت کردم و پیشنهاد دادم اگر موافقید از این پس اسم این پادگان به خاطر زحمات آیت الله لاهوتی به پادگان لاهوتی تغییر کند، صلوات بلندی بفرستید. همه صلوات فرستادند و به این ترتیب اسم پادگان باغشاه به پادگان لاهوتی تغییر پیدا کرد. بعد از آن، موضوع انتخابات اولین شورای فرماندهی سپاه زیر نظر حضرت امام (ره) پیش آمد. آنجا در خیابان عباس آباد سابق، شهید عراقی و آیت الله هاشمی رفسنجانی هم بودند.

کشیان: اعضای اولین شورای فرماندهی سپاه

چه کسانی بودند؟

دکتر افروز: آقای دانش، آقای مهندس غرضی، آقای سازگارا، آقای رفیق دوست و بنده. من همچنان در این شورا بودم که یک روز شهید بهشتی به بنده فرمودند: ظاهراً برای سفارخانه ما در لندن، مطرح است که شما بروید. من ساختم بود به لندن بروم و اصلاً دلم نمی خواست از ایران خارج شوم. گفتم: من آمریکا درس خواندم و با انگلستان زیاد آشنا نیستم، گفتند: نه، صلاح

شماست که بروید. وزیر امور خارجه

آقای دکتر یزدی هم قرار است ابلاغ

شما را بنویسد. این شد که من به عنوان

اولین کاردار جمهوری اسلامی ایران

به لندن رفتم. آقای دکتر سروش و برخی

دیگر از دوستان هم آنجا بودند. آن زمان

شرایط، شرایط سختی بود، از یک

طرف دانشجویان ما لانه جاسوسی

آمریکا را گرفته بودند و کارکنانش را

گروگان خود داشتند، از طرفی

مقدمات جنگ عراق با ایران هم داشت

شروع می شد، گروهک های سیاسی

هم در داخل و نواحی مرزی فعال

بودند، در آمریکا هم سفارت نداشتیم

و به همین خاطر، همه چشم ها به لندن

دوخته شده بود.



کشیان: استاد! ماجرای حمله به سفارت

ایران در لندن چه بود؟

دکتر افروز: اجازه بدهید ابتدا مطلبی را درباره انگلیس

خدمتتان عرض کنم. همانطور که می دانید، لندن ظاهراً

شهر امنی است، یعنی آنجا برعکس آمریکا، اگر کسی

حتی اسلحه پلاستیکی هم همراه داشته باشد.

جرم است و حبس دارد. به همین خاطر ظاهراً مأموران

پلیس نباید مسلح باشند؛ تنها می توانند با توهم همراه داشته

باشند و اسلحه را زیر پیراهن یا جلیقه شان پنهان می کنند.

انگلیسی های هاپز می دهند که لندن شهر امنی است.

وقتی من به عنوان کاردار کارم را در سفارت جمهوری

اسلامی ایران در لندن شروع کردم، ۲۴ یا ۲۵ نفر آنجا

بودند که نمی توانستند خودشان را با نظام اسلامی،

که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تشکیل بدهد.

مرحوم آقای لاهوتی صفات ویژه ای داشتند و مخلص

حضرت امام (ره) بودند. همان طور که قبلاً عرض

کردم، آقای لاهوتی از سال های پیش از پیروزی انقلاب

مرا می شناختند و با هم همکاری داشتیم. به هر حال،

وقتی آقای لاهوتی ابلاغ تشکیل سپاه را از حضرت

امام (ره) گرفت، مرا صدا زد و گفت: محسن سازگارا

کجاست؟ گفتم همین جاست و به این ترتیب قرار شد

به اتفاق به پادگان باغشاه برویم. و هسته اولیه سپاه را

آنجا تشکیل بدهیم. راستش من دلم نمی خواست از

مدرسه رفاه بروم، ساختم بود، اما امام (ره) دستور داده

بودند و من کپی فرمانشان را دارم. این بود که همان

روز در سال ۵۷ سه نفری به پادگان باغشاه آن زمان

هماهنگ کنند؛ آنها طرفدار شاه و بختیار بودند و از سفارت بیرون رفتند. من در آن شرایط وضع سختی داشتم و احتمال هر واقعه‌ای را در سفارت می‌دادم و احساس خوبی نداشتم.

نامه‌ای برای رئیس پلیس سیاسی انگلیس نوشتم این خیلی مهم است - و گفتم: من اینجا برای خودم، همکارانم و سفارتخانه احساس ناامنی می‌کنم و نیاز به حمایت بیشتری داریم. اما آنها بعد از سه روز جواب داده بودند که شما نگران نباشید. ما کاملاً شما و همکارانتان را حمایت نظامی می‌کنیم و پلیس می‌فرستیم، ولی وقتی جواب نامه به دست ما رسید که دیگر سفارت ما اشغال شده بود. این نامه را من وقتی از بیمارستان مرخص شدم دیدم.

کشیان: واقعه حمله به سفارت ما چگونه اتفاق افتاد؟

دکتر افروز: یک روز من در اتاقم مشغول صحبت بودم که دیدم عده‌ای مسلح به داخل سفارتخانه ما ریختند.

کشیان: مگر پلیس نگهبان نداشتید؟

دکتر افروز: چرا، ظاهراً پلیسی که دم در می‌ایستاد، لحظه‌ای به داخل سفارت آمده بود تا قهوه‌ای بنوشد که مهاجمین در می‌زنند، پلیس تا در را باز می‌کند، یکی از آنها پایش را لای در می‌گذارد که بسته نشود و بعد بلافاصله با یوزی شلیک می‌کنند. ترکش گلوله آنها به فنجان پلیس می‌خورد و صورت پلیس زخمی می‌شود.

کشیان: مهاجمین چند نفر بودند؟

دکتر افروز: آنها شش نفر بودند و همه از عراق آمده بودند.

کشیان: هدفشان از این حمله چه بود و چه می‌خواستند؟

دکتر افروز: می‌گفتند: ما ۵۰ نفر زندانی در ایران داریم. که باید آزاد شوند. آن زمان آقای مدنی استاندار اهواز بود. من گفتم: خواسته‌هایمان را با مسئولان کشور مطرح می‌کنم، اما کار از دست ما خارج شده بود. در مجموع یک هفته مقاومت خوبی کردیم. یک بار به آنها گفتم: اگر قصدتان من هستم، به عنوان رئیس نمایندگی، حاضریم با شما به اهواز بیایم، اما نپذیرفتند. یک بار هم دیدم مهاجمین علیه مسوولان نظام و حضرت امام (ره) به در و دیوار سفارت شعار نوشته بودند، من تحمل نکردم و به آقای عون رئیس آنها پرخاش کردم و با او درگیر شدم. گفتم: نمی‌توانم تحمل کنم کسی به امام من توهین کند؛ خیلی عجیب بود، بعداً فهمیدم که آن طرف دیوار انگلیسی‌ها صحبت‌های ما را ضبط کرده‌اند. نوار این مکالمات موجود است و شهید رجایی هم این نوار را گوش کرده بود. آقای لواسانی کارمند سفارت، وقتی مشاجرہ مرا با عون دید، نزدیک ما آمد و گفت: چه شده؟ گفتم: روی دیوار علیه امام (ره) و مسوولان ما شعار نوشته‌اند. آقای لواسانی با دست خالی به آنها حمله کرد که آنها را بزند، من آنها را جدا کردم، اما مهاجمان از او کینه به دل گرفتند.

کشیان: درباره هویت مهاجمین بفرمایید.

دکتر افروز: همانطور که گفتم آنها شش نفر جوان مسلح بودند و اکثرآ فارسی بلد بودند رهبرشان جوانی به اسم «عون» و بچه اهواز بود که از دانشگاه تهران لیسانس اقتصاد گرفته بود و بعد عضو حزب بعث عراق شده بود و در خوزستان زندگی می‌کرد.

که تمام شده، اسلحه‌اش را انداخت و در آن فضای پر دود و فریاد، دوید و آمد بین ما نشست؛ شرایط بسیار سختی بود، گاز اشک‌آور فضای اتاق را پر کرده بود، فریاد افراد پلیس، و مهاجمان و صدای گلوله در هم شده بود. اوضاع طوری بود که به نظر می‌رسید پلیس می‌خواهد همه را بکشد و کسی را زنده نگذارد! اوضاع وانفاسایی بود. در آن شرایط پلیس به همه مادستور داد که به سرعت پایین برویم. من خواستم از جا بلند شوم، دیدم اصلاً پا در اختیارم نیست، بالاخره با زحمت زیاد ما را از در پشت سفارت پایین بردند. من با هر سختی و مشقتی بود خودم را روی چمن انداختم، صورتم پر از خون شده بود و خونریزی بینی و گاز اشک‌آور راه نفسم را بسته بود، خونریزی پایم ادامه داشت، صورتم را روی چمن مالیدم، آخر دست‌های ما را بسته بودند. در آن شرایط دشوار، آقای مورین راننده انگلیسی سفارت به دادم رسید، او مرا شناخت و بازبان انگلیسی فریاد زد کمک! کمک! این آقای افروز کاردار سفارت است، کمک! بالاخره ماموران آمبولانس آوردند و مرا با آقای دادگر به بیمارستان بردند. آقای دکتر ابوالفضل عزتی هم که در سفارتخانه ما بود دچار ناراحتی قلبی شده بود، او را هم به بیمارستان بردند. وقتی من در بیمارستان به هوش آمدم، با سفارتخانه تماس گرفتم ببینم چه خبر است و چه بر سر دیگران آمده، گفتند: آقای صمدزاده همانجا در طبقه سوم به شهادت رسیده، مقصر هم پلیس انگلیس بود که او را پایین نیاورده بود.

کشیان: سر نوشت مهاجمی که خودش را

در سفارت به داخل جمع شما انداخته بود چه شد؟

دکتر افروز: علی فوزی شانس آورد که خبرنگاران و عکاسان و فیلمبرداران رسانه‌ها سر رسیدند و دیگر امکان کشتن او در انتظار خبرنگاران برای پلیس انگلیس میسر نبود. پلیس او را بازداشت کرد و به حبس ابد محکوم شده است. به هر حال، وقتی من از بیمارستان مرخص شدم و به سفارتخانه رفتم، سبد نامه‌ها را برایم آوردند، نامه پلیس انگلیس را که در پاسخ نامه من نوشته شده بود دیدم. در آن نامه نوشته بودند: ما از شما کاملاً حمایت می‌کنیم، نگران نباشید!

کشیان: بر خورد رسانه‌های انگلیس با این

ماجرا چگونه بود؟

دکتر افروز: اتفاقاً این وسط، کار خوبی در تلویزیون انگلیس انجام گرفت. آقای به نام «کین هادلین» فیلمی از این واقعه تهیه کرد که از کانال چهار انگلیس پخش شد. او کار جالبی در گزارشش انجام داده بود، به این صورت که نامه من و پاسخ پلیس انگلیس را کنار هم گذاشت و جلو دوربین برد و نشان داد و گفت: این نامه‌ای است که دکتر افروز به پلیس انگلیس نوشته است، این هم پاسخ پلیس دیپلماتیک انگلیس و این هم اتفاقی که افتاده، کی مقصر است؟ جالب است که بعد از گزارش این خبرنگار انگلیسی که مردانگی کرد و اصل ماجرا را گفت، او را از تلویزیون بیرون کردند و مدتی با فلاکت زندگی می‌کرد!

کشیان: این که فرمودید گوی پلیس انگلیس

می‌خواست همه را بکشد و کسی را زنده نگذارد، شاید به این خاطر بود که می‌خواستند رد پای از همکاری و یا دخالت خودشان در

تضارب حیات زمینی انسان با روح الهی، بر آیندش می‌شود روان شناسی، یعنی کنش‌های روانی، بر آیندی است از تضارب روح و جسم.

کشیان: مجموعاً این ماجرا چند روز به طول انجامید؟

دکتر افروز: مایک هفته در اسارت بودیم و پلیس انگلیس هم با آنها صحبت می‌کرد و آنها خواسته‌هایشان را مطرح می‌کردند. روز آخر مهاجمین دیگر از آن وضع خسته بودند و شروع به آزار و اذیت کردند و اعلام کردند اگر امکاناتی به ما نماند تا به فرودگاه برویم. از این پس هر ساعت یکی از افراد سفارت را می‌کشیم. انگلیسی‌ها ظاهراً گفتند: به شما امکانات می‌دهیم، اما در عمل قضیه را طول می‌دادند، یک ساعتی که گذشت مهاجمین یا کینه‌ای که از آقای لواسانی داشتند، او را به ضرب گلوله به شهادت رساندند و جنازه‌اش را بیرون انداختند، در این لحظه تعدادی پلیس ویژه هوایی انگلیس موسوم به ASA با لباس ضد گلوله و گاز اشک‌آور به ظاهر برای نجات ما و دستگیری مهاجمین - از بالا و پایین و از پنجره به داخل اتاق سفارت ریختند و حمله کردند. یکی از مهاجمین درست روبه روی من و البته با فاصله طوری نشسته بود که در تیررس او باشم، آقای صمدزاده و دادگر هم در دو طرف من نشسته بودند. او همان لحظه به طرف ما شلیک کرد، یکی از تیرها به بینی من خورد، دوسه تایش به پایم اصابت کرد، چند تیر به سینه یا پشت آقای صمدزاده خورد و سه چهار تیر هم به شکم آقای دادگر خورد. من زیر میز دراز کشیدم. خون توی صورت و بینی‌ام ریخته بود، نهایتاً مهاجمین تسلیم شدند و به نشانه تسلیم، عرق گیرهایشان را بالای سرشان گرفتند، اما ماموران پلیس آنها را به طرف دیوار دراز کردند و همانجا آنها را کشتند و دنبال نفر ششم می‌گشتند. نفر ششم مهاجمین، تیرش

ماجرا باقی نماند و هیچ شاهدی زنده نماند.

دکتر افروز: بله، آنها می خواستند ریشه را خشک کنند، نمی خواستند موضوع پی گیری شود. خوشبختانه یکی از مهاجمین زنده مانده، اما خودشان او را نگه داشته اند. چرا علی فوزی را برای محاکمه به ما ندادند؟ چون می ترسند او را محاکمه کنیم و ریشه های این کار معلوم شود.

کشیان: این علی فوزی هنوز در زندان انگلستان است؟

دکتر افروز: بله، وقتی می خواستند او را محاکمه کنند، من نامه نوشتم که ما باید به عنوان شاهد و یک طرف ماجرا در دادگاه شرکت کنیم، اما متأسفانه دولت انگلیس حقوق ما را در این زمینه نادیده گرفته است.

کشیان: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی این قضیه را در مجامع حقوقی پی گیری نکرده است؟

دکتر افروز: اخیراً قوه قضاییه این موضوع را پی گیری می کند و وزارت خارجه هم در آخر اردیبهشت ماه سال جاری جلسه ای برای پی گیری حقوق حقه ما ترتیب داد، خوشبختانه حالا کمیته ای هم به نام «کمیته رسیدگی به شهدا و آسیب دیدگان واقعه سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن» تشکیل شده، نامه ای هم خدمت مقام معظم رهبری نوشتم و حضرت آقا فرموده اند که موضوع پی گیری شود. در این کمیته، آقای عباس سلیمی

نمین، آقای دکتر میرمحمد صادقی، خانم صمدزاده، خانم لواسانی و خانم دکتر معتمدی عضو هستند و بنده هم مسوول این کمیته هستم.

کشیان: نامه های مبادله شده بین شما و پلیس انگلیس در اختیار شماست؟

دکتر افروز: بله، من این نامه ها را همان زمان برای همه وزرای امور خارجه کشورها فرستادم و دلم می خواهد کپی آن را هم به شما بدهم که در مجموعه کیهان بخصوص خدمت آقای شریعتمداری بماند. من شخصاً ایشان را دوست دارم - البته مواضع سیاسی هر کس جای خودش را دارد - به خاطر آن شجاعت و صداقتشان و آن وارستگی شخصی زندگیشان. من از قدیم آقای شریعتمداری را دوست داشته ام.

کشیان: تحلیل خود شما از این ماجرا چیست؟

دکتر افروز: به نظر من صدام حسین با کمک و همکاری سازمان های جاسوسی خارجی تصمیم گرفته بود در آن مقطع گروهی مسلح را بفرستد تا سفارت ما را در لندن اشغال کنند و برای این کار از چند ناراضی ایرانی عضو حزب بعث هم استفاده کرده بودند.

کشیان: به نظر شما ممکن است پلیس سیاسی و مقامات رسمی دولت انگلیس از ماجرای اشغال سفارت ما در لندن بی خبر بوده اند؟

□ حیات روانی انسان با شنیدن آغاز می شود و تا دوروز پس از مرگ هم قوه شنوایی انسان هنوز کار می کند. این موضوع با دستگاه اپتومتر دیجیتالی لیزری به اثبات رسیده است.

زبانی ساده به این سوال پاسخ روشنی داده باشد؛ در خارج به نوعی از پاسخ دادن طفره رفته اند و در داخل به نوعی دیگر؛ ولی من با صراحت در پاسخ دانشجویانی که همین سوال شما را بارها از من پرسیده اند گفته ام: تضارب حیات زمینی انسان یا روح الهی، برآیندش می شود «روان شناسی»، یعنی کنش های روانی، برآیندی است از تضارب روح و جسم. همان طور که می دانید، روح دارای چهار سطح یا مقوله است روح جمادی، روح نباتی، روح حیوانی و روح انسانی. مراحل تکوین چنین انسان تا وقتی که شکل آدمی پیدا کند تقریباً ۱۶ هفته طول می کشد، وقتی روح الهی در انسان دمیده می شود، کنش های روانی انسان یعنی ادراک، احساس و شنیدن آغاز می شود، یعنی چنین از آن به بعد صدای پدرش و مادرش را می شنود.

کشیان: پس به این اعتبار، اولین ادراک انسان در شکم مادر، ادراک شنیداری است؟

دکتر افروز: بله، حیات روانی انسان با شنیدن آغاز می شود و تا دوروز پس از مرگ هم قوه شنوایی انسان هنوز کار می کند. این موضوع با دستگاه اپتومتر دیجیتالی لیزری به اثبات رسیده است. در روز سوم فوت، انسان دیگر ادراک شنیداری ندارد بلکه ادراک روحی دارد.

به همین دلیل است که در اسلام توصیه شده است بچه که به دنیا می آید، در گوشش اذان بگویند و هنگام فوت و قرار گرفتن در قبر، عبارتی را به او تلقین کنند، یعنی در گوشش عبارات خاصی بخوانند.

کشیان: با این تعریف، شما مقوله «روح» را موثر در جسم، اما متمایز از «روان» می دانید؟

دکتر افروز: متأسفانه بعضی ها واژه «روح» و «روان» را به جای هم به کار می برند یا آن دورا به صورت مترادف کنار هم می آورند و «روح و روان» می گویند. این اشتباه است. روان شناسان هم می گویند مترادف به کار نبرید، نگویید روح و روان، خودشان هم مترادف به کار نمی برند. آنها روح را «اسپریت» می گویند. مالفظ روحانی را هم به صورت غیر متعارف به کار می بریم.

در متون گذشته ما هم چه در آثار غزالی و چه در آثار دیگر اندیشمندانی که به این مقوله پرداخته اند، همه جا از «روان شناسی» با

عنوان «علم النفس» تعبیر کرده اند، نه «علم الروح»، علم النفس هم به معنای روح شناسی نیست. این موضوع در زبان عربی امروز هم همینطور است. بنده کتابی نوشته ام با عنوان «روان شناسی کمرویی»، این کتاب را یک عرب زبان متخصص به زبان عربی ترجمه کرده و آنجا او هم روان شناسی را «علم النفس» ترجمه کرده است.

کشیان: استاد! برخی معتقدند درست همان گونه که فلسفه در غرب با بحران مواجه شده است، روان شناسی هم به دلیل طرح نظریات و دیدگاههای مختلف و متضاد دانشمندان و نظریه پردازان، در بحران به سر



دکتر افروز: این را باید تفکیک کنیم. بله، ممکن است مقامات رسمی دولت انگلیس یا پلیس سیاسی سفارت از ماجرای حمله به سفارت ما بی خبر بودند ولی قطعاً ماموران امنیتی آنها از این تهاجم خبر داشتند.

کشیان: استاد! اجازه بدهید کمی هم به جنبه های کار تخصصی حضرت عالی یعنی روان شناسی بپردازیم و با این پرسش آغاز کنیم که خود شما چه تعریفی از روان شناسی دارید؟
دکتر افروز: این سوال بسیار خوبی است. من در بین علما و متخصصین روان شناسی کسی را ندیده ام که با

می برد، آنها معتقدند روان شناسی غربی در یک بستر او ما نیستی، مادی و رفتارگرا رشد کرده است. شما با این دیدگاه موافقت می کنید؟

دکتر افروز: به نکته خوبی اشاره کردید. البته من بحرانی را که در فلسفه است، در روان شناسی نمی بینم و برای این نظرم دلایلی دارم. در روان شناسی، در واقع سخن از خویشتن خویش یا خودشناسی است. ما بنا به تعالیم اسلامی معتقدیم که انسان موجودی «خودآگاه» است. خداوند در قرآن کریم فرموده است: «یل الانسان علی نفسه بصیره» انسان می داند کیست و چه لازم دارد. باز به تعبیر قرآن «ولو القا معاذیره» گرچه عذرها و بهانه ها و توجیه ها بتراشد! وجوه مشترک در انسان خیلی زیاد است. البته نگاهها و دیدگاهها و نظریه ها، همانطور که فرمودید، با هم تفاوت دارند، ولی وقتی در مورد روان انسان صحبت می کنیم، می بینیم قوانین حاکم بر نفسانیات و روان انسان، قوانینی ثابت و مسلم است، در حالیکه شما قانونی در فلسفه پیدا نمی کنید. البته نگاههای فلسفی فرق می کنند.

کتابخانه: در فلسفه، بحث قواعد فلسفی مطرح است.

دکتر افروز: بله، اما از دیدگاه روان شناسی، قوانین حاکم بر نفسانیات انسان، کاملاً مشابه، مشترک و مسلم اند و شما هیچ روان شناسی را در دنیا پیدا نمی کنید که منکر آنها باشد.

کتابخانه: در حقیقت، بر اساس نوع انسان شناسی مان، تبیین خاصی هم از انسان خواهیم داشت و طبیعی است که دیدگاههای مبتنی بر وحی، مشترکات فراوانی دارند.

دکتر افروز: بله، به طور کلی روان شناسانی که از نگاه خالق انسان به انسان نگریسته اند، در همه جای دنیا زبان مشترک زیادی با هم دارند. شما به راجرز نگاه کنید، چرا او این همه شهرت پیدا کرده؟ چون نگاه او به شخصیت و روان انسان، مشابه نگاه من و شما به انسان است. ما باید این قوانین را کشف و درک کنیم و روی آنها کار کنیم.

به عنوان مثال عرض می کنم، همه آدم ها در همه جای دنیا محبت پذیرند. همه جای دنیا مردم تکریم طلب، تایید طلب و تکذیب گریزند. همه تشویق طلب و تنبیه ستیزند. همه ترغیب را دوست دارند و تهدید را نمی پسندند. همه علاقه دارند امنیت روانی داشته باشند. اصلاً خوشبختی یعنی امنیت روانی و احساس آرامش، اینها قوانین مسلم وجود انسان است.

کتابخانه: درست است، اما در عین حال دیدگاههای برخی روان شناسان مشهور را هم داریم که در مورد «ذات انسان»، «شخصیت سالم»، «نیازهای اساسی انسان»، «مکانیسم های دفاعی بشر»، «روش های برخورد با غریزه جنسی»، «غایات و هدف های روان شناسی» بعضاً متفاوت و گاه متضاد هم می گردند. فروید ریشه قیام و جنگ را در «پرخاشگری» و ریشه پرخاشگری را در «ناخودآگاه انسان» می دانست. او پرخاشگری و میل به تخریب را «ذاتی» انسان می دانست. آبراهام مزلو یکی از

❑ **کیهان فرهنگی: برخی معتقدند درست همان گونه که فلسفه در غرب با بحران مواجه شده است، روان شناسی هم به دلیل طرح نظریات و دیدگاه های مختلف و متضاد دانشمندان و نظریه پردازان در بحران به سر می برد.**

❑ **دکتر افروز: من بحرانی را که در فلسفه است، در روان شناسی نمی بینم. البته نگاهها، دیدگاهها و نظریه ها، همانطور که فرمودید با هم تفاوت دارند، ولی وقتی در مورد روان انسان صحبت می کنیم، می بینیم قوانین حاکم بر نفسانیات و روان انسانی، قوانینی ثابت و مسلم است.**

ویژگی های شخصیت سالم را «بی دینی» دانسته است! البته شاید مقصود او از دین، مسیحیت منحط قرون وسطایی کلیسایی بوده، اما بیان او عام و شامل هر دینی است. فروید نظامی را در روان شناسی با تاکید افراطی بر عوامل غریزی و بویژه غریزه جنسی بنیان گذاشت که آگاهی و شعور در آن کمترین نقش را دارد و رهبری اعمال و گفتار انسان در آن به عهده «ناخودآگاه» است. این نگاه، انسان را در گرداب امیال و هوس ها غرق می کند. قطعاً این گونه اظهار نظرها و پیشنهادها در باره «ذات» و «شخصیت سالم» را نمی توانیم علمی یا تجربی بدانیم، چون نه علمی است و نه تجربی.

دکتر افروز: من می خواستم همین نتیجه را بگیرم، ببینید! اگر روان شناسان داخلی و خارجی به قوانین حاکم بر نفسانیات بشر، ویژگی های انسان در کودکی و نوجوانی دست پیدا کنند و زبان مشترکی داشته باشند، ما بحرانی در روان شناسی نداریم، اما اگر بحرانی وجود داشته باشد، در همان نگاهها، جهت ها و هدف هاست که اشاره فرمودید. من در کلاس هایم وقتی راجع به انسان و اهداف تعلیم و تربیت صحبت می شود می گویم: دو نگاه نسبت به انسان وجود دارد، آن دو نگاه می تواند صحبت های ما را تفسیر کند و به آن جهت بدهد.

اول، نگاهی که می خواهد انسان را تربیت کند تا در نهایت به اوج رفاه برسد، و به بیان دیگر، از زندگی اش لذت ببرد. دوم نگاه تربیتی الهی است که می خواهد انسان را به فلاح، به رستگاری برساند. البته فلاح مغایر

با خوب زندگی کردن نیست، اما رفاه و لذت، هدف زندگی انسان نیست و هیچ انسان بی دینی هم نمی تواند دارای شخصیت سالمی باشد. خوشبختانه روان شناسان خوبی در آمریکا و اروپا هستند که با هدف غایی ما از روان شناسی موافقت می کنند: هدف غایی انسان «رفاه و لذت» نیست. بنابراین می بینید که ما با نظریه های اصلی شخصیت که مبتنی بر ویژگی های فطری بشر است - نمی گویم غریزی - مشکلی نداریم، اما تفاوت هایی که ایجاد می شود، در تفسیرهای آنهاست.

کتابخانه: استاد! همانطور که مستحضرید یکی از نظریه های ساده و اولیه فروید، باور او به «ناخودآگاه» در انسان بود. البته قبل از او محققینی مثل «ژانه» و «شارکو» و «کارپنتر» از ناخودآگاه صحبت کرده بودند. فروید به این نتیجه رسید که انسان دارای سه سطح شناختی خودآگاه، نیمه آگاه و ناخودآگاه است. یونگ هم در این مقوله، گرچه ابتدا دنباله رو فروید بود، اما این موضوع را در مفاهیمی مستقل از تفسیر فروید و با عنوان «ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی» گسترش داد. بر این اساس، برخی از روان شناسان معتقدند که انسان برای داشتن شخصیتی متعادل و رها از تعارض و یا عقده های روانی، بهتر است برون و درون، یا ناخودآگاه و خودآگاه خود را بر هم منطبق کند و هرچه در ضمیر ناخودآگاه خود دارد، اگرچه سخیف و انحرافی، بیرون بریزد، یا محتوای ضمیر ناخودآگاه خود را به مرحله عمل و اجرا نزدیک کند. آیا در چنین شرایطی جامعه ای با امنیت روانی خواهیم داشت؟

دکتر افروز: من نگاهم به فروید، نگاهی نقادانه هست، اما نگاهی سلبی نیست. برخی از نظریات فروید درباره تحول شخصیت و دوره های تحول قابل توجیه است. اما برخی دیگر از نظریات او از قبیل عقده های روانی در کودکی و اثرات آن در بزرگ سالی، قابل نقد و بررسی اند.

کتابخانه: فروید نگاهی جنسی به همه رفتارهای انسان دارد و این رفتارها را از شیرخوارگی و کودکی تا بزرگسالی تسری می دهد.

دکتر افروز: یک اشکال دیگر هم این است که کلام خود فروید در بیان نظریاتش در زبان اصلی، سخت و بی توضیح و پیچیده است، کسانی هم مثل دخترش آنا فروید و دیگران که نظریات او را تفسیر و تأویل کرده اند، موضوعات دیگری را مطرح کرده و آنها را به فروید چسبانده اند! مترجمینی هم که در ایران این نظریات را به فارسی برگردانده اند، تا حدی این مشکل را مشکل تر کرده اند! برخی از روان شناسان غربی «فزون خواهی بشر» را «تنوع خواهی» تفسیر کرده اند و برای این فزون خواهی بشر، قیدی قابل نشده اند. مادر پاسخ آنها می گویم: فزون خواهی بشر سر جایش، اما، آیا شما بحث تربیت را منکر می شوید؟ متأسفانه برخی از روان شناسان، انسان را وارونه دیده اند، موجودی که مغزش پایین و شهوتش بالاست و برای ارضاء این

شهوٲ، این مغز باید کاری بکنند: ارضاء، تعویق و یا سرکوب. با این نگاه که نگاه ناقص به انسان است، در حقیقت «انسان» را نمی‌بیند! این قبیل روان‌شناسان کمال انسان را در ارضاء کشش‌های نفسانی او تصور می‌کنند؛ در حالی که بسیاری از روان‌شناسان مشهور، اعتقاد دارند که انسان نیازمند «خود شکوفایی» است و این امر، نیاز طبیعی بشر است، و چون به آن نمی‌رسند، در سطح نفسانیات، لذت‌جویی و تنوع‌طلبی باقی می‌مانند. **کشیان:** مسئله عجیب‌تر این که برخی از روان‌شناسان، تنوع‌طلبی جنسی و اصالت لذت را به عنوان یک نظریه علمی و اثبات شده مطرح می‌کنند!

دکتر افروز: به نظر من اینها خارج از گردونه روان‌شناسی به معنای دقیق و علمی کلمه است. بهتر است بگوییم یک نوع روان‌شناسی خاص و لجام‌گسیخته فرهنگی در آن گوشه جهان است که بعضی‌ها سعی دارند آن را توجیه کنند. **کشیان:** استاد! همان‌طور که مستحضرید چند دهه‌ای است که در برخی از کشورهای اسلامی، بویژه

عربی، دانشمندان مسلمان و روان‌شناس به صورتی جدی به طرح مباحث روان‌شناسی اسلامی پرداخته‌اند و در این مسیر، بسیاری از نظریات و دیدگاه‌های روان‌شناسان غربی را به چالش کشیده‌اند. گفته‌اند که پی‌نهاد روان‌شناسی دینی با ماهیت اسلامی به همت احمد فؤاد اهوایی در سال ۱۳۵۲، بنیانگذاری شد. روان‌شناسی قرآنی با عبدالوهاب حموده در سال ۱۳۴۴ و پی‌ریزی روان‌شناسی شیعی به همت محمود بستانی شکل گرفته است. کوشش‌های روان‌شناسان مسلمان مصری هم در این زمینه قابل توجه است، مثلاً فائز محمدعلی الحاج» نویسنده مصری، در کتاب «ابوحامد غزالی و فعالیت‌های روان‌شناختی او» مباحث جالبی را در مورد غزالی مطرح کرده و شواهدی ارایه کرده مبنی بر این که غزالی در کتاب «المستصفی من علم الاصول» چندین قرن پیش از پاولف، اسکینر، مورو و اتسون نظریه شرطی شدن و تداعی و ارتباط را برای اولین بار مطرح کرده و در حقیقت غزالی پیشگام و ارایه‌دهنده این نظریه بوده است نه پاولف. باز، همو با توجه به دو کتاب دیگر غزالی «ایها الولد» و «میزان العمل» دیدگاه غزالی را درباره اهمیت و نیاز کودک به بازی و فعالیت‌های جسمی و اثری که این کار در آموزش و هوش کودک دارد، شرح می‌دهد و همانجا به بهداشت روان از نظر غزالی پرداخته است. مایلیم حضرت عالی هم از فعالیت‌ها و پژوهش‌های دانشکده روان‌شناسی

۳۱۱۲۹

۱۳۳۱ / ۱ / ۲



بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای دکتر غلامعلی افروز

بنابه تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی و به استناد بند ۱۱ ماده ۴ اساسنامه شورای عالی جوانان، به موجب این حکم برای مدت سه سال به عضویت آن شورا منصوب می‌شوید.

توفیق جناب عالی را در انعام و عافیت از خداوند متعال خواستارم.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس جمهور و رئیس شورای عالی جوانان

پیشنهاد دادم که آنها به تهران بیایند و دوره دکتری روان‌شناسی را در دانشکده ما بگذرانند و این کار انجام شده است. آنها حالا زبان انگلیسی را خیلی خوب می‌دانند و مسلط‌اند و می‌توانند از متون اصلی استفاده کنند و در عین حال، علوم حوزوی را هم در حد اجتهاد فرا گرفته و دانش روان‌شناسی را هم آموخته‌اند. رساله‌های دکتری آنها هم در مضامینی مثل: «روان‌شناسی عقل»، «روان‌شناسی فطرت»، «شخصیت از دیدگاه روان‌شناسان مسلمان و دیگران» است. من امید فراوانی به آینده آنها بسته‌ام.

کشیان: استاد! اشاره‌ای به وحدت حوزه و دانشگاه فرمودید، حضرت عالی شخصاً چه تعبیری از این وحدت دارید؟

دکتر افروز: من از مقوله وحدت حوزه و دانشگاه، وحدت اندیشه‌ها، جهت‌ها و مقاصد را می‌فهمم. به نظر من، وحدت واقعی این است که اندیشه حوزوی و دانشگاهی در یک مغز باشد. اگر اندیشه اقتصاد اسلامی و اندیشه اقتصاد خرد و کلان در یک مغز باشد، برآیندش تولید است. در روان‌شناسی هم همین‌طور است. من به موتاز اندیشه‌ها و نظریه‌ها اعتقادی ندارم.

دیدم که بعضی‌ها با هزار چسب ناچسب می‌خواهند برخی از آراء فروید، یونگ و دیگران را مثلاً بانفس اماره یا نفس لوامه و غیره انطباق بدهند. این کار غلط و اشتباه است. مدتی است که بنده و همکاران در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، ضمن تدریس و تحقیق، شورایی را سامان داده‌ایم تا راجع به «تحقیق در روان‌شناسی دینی» و «روان‌شناسی دین» کار کنیم. فعلاً به یک هم‌اندیشی رسیده‌ایم ولی هنوز اجماع حاصل نشده است.

کشیان: چشم‌انداز شما در این هم‌اندیشی برای آینده روان‌شناسی و دانشکده‌ای که ریاست آن به عهده حضرت عالی چیست؟

دکتر افروز: ما با مطالعه، کوشش می‌کنیم شرایطی فراهم کنیم که بتوانیم بورس تحصیلی بدهیم و دانشجوی خارجی جذب کنیم تا اینجا مرجع باشد و از کشورهای دیگر برای تحصیل این رشته به ایران بیایند.

کشیان: استاد! مستحضرید که در گذشته بنا به سابقه و سنت، معمولاً در کنار تدریس روان‌شناسی، «فلسفه روان‌شناسی» هم در مجامع علمی ما تدریس می‌شد، آیا در حال حاضر هم در این دانشکده درسی تحت این عنوان تدریس می‌شود؟

دکتر افروز: سؤال خوبی است. ببینید! یک وقت هست که ما در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی درسی را به ضرورت می‌گذاریم و یک وقت هم بنا به تفکر، تجربه و دانش یک استاد درسی را عنوان می‌کنیم. همان‌طور که می‌دانید، مرحوم دکتر علی‌اکبر سیاسی استاد بنده و بنیانگذار رشته روان‌شناسی در ایران بود. ایشان در

و علوم تربیتی و دانش پژوهان این زمینه در کشورمان بفرمایید.

دکتر افروز: به نکات بسیار ارزشمندی اشاره فرمودید، پیداست که آشنایی خوبی با این گونه مضامین دارید. خوشبختانه حدود ۱۵ سال پیش در دانشگاه الزهراء به همت جناب حجت الاسلام دکتر بی‌آزار شیرازی سمینار روان‌شناسی اسلامی برگزار شد و آنجا مقالات بسیاری ارایه شد. بنده هم آنجا تحت عنوان «ویژگی‌های شخصیتی انسان از منظر قرآن» صحبت کردم. استقبال خوبی که از آن سخنرانی به عمل آمد، علاقه مرا نسبت به طرح و بحث این مسایل بیشتر کرد و قرار شد با دوستان راجع به این موضوع به صورت مشروح کار کنیم. در گذشته، درسی هم در دانشگاه تهران با عنوان «روان‌شناسی انسان در قرآن» بود که معمولاً برای تدریس آن، اساتیدی از بیرون - از قم یا جاهای دیگر - می‌آمدند. چندسالی هم خودم عهده‌دار این امر بودم. وقتی موضوع وحدت و همکاری حوزه و دانشگاه در علوم انسانی مطرح شد، آقای غروی در قم مسئولیت پذیرفتند و کارهای مشترکی هم انجام دادیم.

کشیان: با دانشگاه‌های دیگر هم در این

زمینه در ارتباط و تعامل هستید؟

دکتر افروز: من در مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) که تحت سرپرستی آقای مصباح اداره می‌شود، سرپرستی دوره دکتری روان‌شناسی را به عهده دارم. یکی از اقدامات من در آنجا این بود که طلبه‌های با استعداد را به این مسیر کشاندم. آنجا طلبه‌های فاضلی بودند که فوق‌لیسانس روان‌شناسی گرفته بودند. من

دانشگاه تهران به ما «شخصیت» درس می‌داد، ولی قبل از این که وارد مبحث شخصیت بشود، در چند جلسه، راجع به «فلسفه روان‌شناسی» بحث می‌کرد. همان طور که فرمودید در گذشته تدریس فلسفه علوم جایگاه ویژه‌ای در رشته‌های مختلف داشت. در حال حاضر هم بعضی از متفکرین و اساتید بزرگ ما مثل جناب آقای دکتر شریعتمداری چنین اعتقادی دارند. این که چگونه فلسفه از روان‌شناسی جدا شد، خودش داستانی دارد. بنظر می‌رسد دروس متنوعی که به تدریج در رشته روان‌شناسی مطرح شد، محدودیت‌هایی برای تدریس فلسفه روان‌شناسی ایجاد کرد؛ از طرفی، ما دیگر کسانی مثل دکتر علی‌اکبر سیاسی را نداشتیم. آقای دکتر شریعتمداری هم در دوره دکتری تدریس می‌کردند، تازه به دوران رسیده‌ها هم تسلط شایسته و بایسته‌ای بر متون کهن ما ندارند، من معتقدم کسی که می‌خواهند فلسفه روان‌شناسی تدریس کند، باید فلسفه و اندیشه فارابی، غزالی و ملاصدرا را از متقدمین خوب بداند و برای این کار ناگزیریم نیرو تربیت کنیم. من با کمال تأسف باید بگویم که سه چهارم درس اصلی فلسفه روان‌شناسی را در این دانشکده نداریم و این خلأ بزرگی است.

کشیان: استاد! اجازه بدهید در ادامه گفت‌وگو سؤالاتی هم در مورد برخی از آثار شما داشته باشیم. حضرت‌تعالی در کتاب «اصول و روش‌های پیشگیری از معلولیت‌ها» فرموده‌اید: براساس تحقیق محققان، بیش از ۲۰۰۰ علت برای عقب‌ماندگی هست و هنوز هم برخی از علت‌ها مشخص نشده‌اند. آیا ترس و اضطراب والدین، مخصوصاً اضطراب مادران هم می‌تواند یکی از علل عقب‌ماندگی ذهنی یا دیگر معلولیت‌ها باشد؟

دکتر افروز: صددرصد همین طور است. شرایط روانی پدر و مادر اعم از ترس و اضطراب و نگرش‌های منفی، نخواستن فرزند، احساس اجبار و یا احساس پشیمانی از بارداری، هر کدام به درجاتی بر رشد جنین تأثیر می‌گذارند و باعث عقب‌ماندگی می‌شوند. بچه‌هایی که خواسته هستند، یا هوش‌تر، سالم‌تر و با حجم مغز بیشتری به دنیا می‌آیند. به هر حال، شرایط روانی پدر و مادر، نقش تعیین‌کننده‌ای بر وزن بچه در دوران بارداری دارد. اصولاً یکی از علل «سنندرم داون» که نوعی عقب‌ماندگی را باعث می‌شود، مربوط به اضطراب است. در سنندرم داون، کروموزم‌ها به جای ۴۶ تا ۴۷ تا می‌شوند، کروموزم می‌شکند و شکستن آن هم دلایل متعددی دارد، البته هنوز علت اصلی آن مشخص نیست، ولی می‌گویند یکی از دلایل اصلی آن، همین اضطراب است.

کشیان: استاد: در تحلیل علل معلولیت‌های کودکان در موقع تولد، چه فاکتورهایی بیشترین تأثیر را دارند.

دکتر افروز: این موضوع از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. این نکته را ابتدا خدمتان عرض کنم که مثلاً در آمریکا در صد بالایی از معلولیت‌های کودکان مربوط به دوره بارداری است.

خودش موجب مشکلات عدیده‌ای خواهد شد. این طور نیست؟

دکتر افروز: حضور بچه‌های عقب‌مانده ذهنی در مدارس عادی متضمن تمهیدات فوق‌العاده‌ای است و بسیاری از کشورها هنوز نتوانسته‌اند این کار را انجام بدهند، باید ابتدا اندیشه آموزش کودکان عادی و استثنایی در یک مدرسه در مغز و ذهن و نگاه معلم باشد. یعنی معلم خودش باور داشته باشد که من با نگاه استثنایی می‌توانم آموزش عادی هم داشته باشم. اصلاً مهمترین اصل تلفیق و یکپارچه‌سازی این است که معلم، این امر را باور داشته باشد. برای این کار، معلمین حداقل باید فوق‌لیسانس داشته باشند و آموزش‌های لازم را هم دیده باشند.

کشیان: استاد! از نظر آماری و کمی چه نسبتی بین تعداد کودکان عقب‌مانده ذهنی با به طور کلی استثنایی ما با دیگر کشورهای جهان است و آیا این نسبت، نسبتی معقول است؟

دکتر افروز: نگاه شما به این موضوع، عالمانه است. ببینید! ما دو نوع آمار داریم، یک آمار این است که می‌گوییم: میانگین تعداد استثنایی‌های ما نزدیک به میانگین جهانی است (۱۰ درصد) خب، این درصدش با معیار جهانی فاصله‌ای ندارد، اما تفاوت اصلی در «علت‌هاست»، برای مثال عرض می‌کنم: تعداد نابینایان تهران، لندن و واشنگتن به نسبت جمعیت، چندان فرقی نمی‌کند، اما علت نابینایی در ایران بیشتر تراخم، آب مروارید، آب سیاه و بیماری قند است که ناشی از ازدواج فامیلی، تغذیه غلط و کمبود بهداشت است. ولی در آمریکا و انگلیس، نابینایی قسمت اعظمش مربوط به نوشیدن مشروبات الکلی و آب جو است، چون قند خون بالا می‌رود و نابینایی ایجاد می‌کند، به همین جهت در آمریکا و انگلیس نابینایی در خردسالی کم و در بزرگسالی بیشتر است. در حقیقت این شرایط فرهنگی و لجام گسیختگی فرهنگی است که در این دو کشور نابینا درست می‌کند، در حالی که در کشور ما، علت‌ها بیشتر در فقر فرهنگی و بهداشتی خلاصه می‌شوند.

کشیان: نکته عجیب و شگفت‌آور این است که تبلیغات وسیعی هم برای مصرف مشروبات الکلی در رسانه‌های غربی صورت می‌گیرد و پزشکان هم در پشتیبانی از تبلیغ کنندگان، خواص درمانی برای مصرف مشروبات الکلی ذکر می‌کنند!

دکتر افروز: من در کتاب «روان‌شناسی و آموزش کودکان عقب‌مانده ذهنی» نوشته‌ام که حتی یک قطره الکل هم سلول‌های مغز را از بین می‌برد، البته الکل طبیعی در غذاها و میوه‌ها هست، مصرف می‌کنیم و خوب است، اما الکل مصنوعی و غیرطبیعی ضرر دارد. جالب این است که در غرب تولیدکنندگان مشروبات الکلی در تبلیغاتشان برای مشروبات الکلی می‌گویند: شراب قرمز - که الکل آن هم خیلی بالاست - رگهای قلب را باز می‌کند. ممکن است باز کند، اما سیستم و سلول‌های مغز را از بین می‌برد. پزشکانی که با مغز انسان کاری ندارند که خلاق و مولد باشد یا نه، با نگاه

□ بسیاری از روان‌شناسان مشهور

اعتقاد دارند که انسان نیازمند

«خودشکوفایی» است و این امر،

نیاز طبیعی بشر است و چون به آن

نمی‌رسند، در سطح نفسانیات،

لذت‌جویی و تنوع‌طلبی باقی

می‌مانند.

□ من از مقوله «وحدت حوزه و

دانشگاه»، وحدت اندیشه‌ها،

جهت‌ها و مقاصد را می‌فهمم. به

نظر من، وحدت واقعی این است که

اندیشه حوزه‌وی و دانشگاهی در یک

مغز باشند.

به همین دلیل، دولت به مادران باردار نیازمند، آذوقه مجانی می‌دهد. چون اگر پول بدهند، مشروب می‌خورند ولی آذوقه را در آنجا نمی‌توانند بفروشند. اگر از مسئولین آنجا پرسید چرا این کار را می‌کنید؟ می‌گویند: اگر این کار را نکنیم کودک معلول که به دنیا می‌آید، باید ۷۰ یا ۸۰ سال هزینه‌اش را بدهیم. در آمریکا کمتر از یک درصد نوزادان زمان تولد مشکل دارند، در ایران تا ۱۴ درصد.

کشیان: علت این اختلاف فاحش چیست؟

دکتر افروز: علل مختلفی وجود دارد. ببینید! مغز بچه هنگام تولد سه برابر بزرگسال به اکسیژن نیاز دارد. مثلاً فلان بیمارستان ما در معرض دود و سایر نقلیه است، شوفازها روشن است، بعضی از کارکنان بیمارستان سیگار می‌کشند، اتاق‌ها بسته است، خب در این شرایط اکسیژن کافی به مغز بچه نمی‌رسد و از همانجا مشکل پیدا می‌کند. یا گاهی خاتم دچار استرس می‌شود، بچه می‌پیچد و چون پول کافی برای سزارین ندارند، بچه را با فشار و با ابزار بیرون می‌آورند و بچه معلول به دنیا می‌آید. ابتدا متوجه نمی‌شوند، شش ماه بعد می‌بینند بچه راه نمی‌رود، گوشش نمی‌شنود، مشکل پیدا می‌کند و نمیدانیم در اتاق زایمان چه اتفاقی افتاده است.

کشیان: در کتاب «کودکان عقب‌افتاده ذهنی

در مدارس عادی» حضرت‌تعالی نظر پرفسور ویلسن مولف کتاب را دایر بر تحصیل کودکان عقب‌مانده ذهنی در بین بچه‌ها و مدارس عادی مورد تأکید قرار داده‌اید، ظاهراً به نظر می‌رسد وجود این گونه کودکان در بین بچه‌های عادی،

سودجویانه و لذت‌گرایانه این گونه مشروبات را تجویز می‌کنند و در حقیقت مغز را قربانی قلب می‌کنند. **کشیان:** استاد! آمار کودکان استثنایی را که نگاه می‌کنیم، دچار آشفتگی می‌شویم، مثلا می‌بینیم درصد استثنایی‌های برخی از کشورهای صنعتی شمال اروپا مثل سوئد و دانمارک با آن جمعیت کم و رفاه بیشتر، بیشتر از آمار استثنایی‌های ماست علت چیست؟

دکتر افروز: درست است. این موضوع گاهی دانشجویان ما را هم به اشتباه می‌اندازد. ببینید! مثلا سوئد یا دانمارک، همین دو کشوری که فرمودید، اعلام می‌کنند که ما ۳۵ درصد کودک استثنایی داریم، اما آمار استثنایی‌های ما، همان طور که عرض کردم، ۱۰ درصد است، فکر می‌کنیم حتما این امر به خاطر فساد اخلاق و غیره در این دو کشور است، در حالی که این طور نیست. این آمار را باید با یک نگاه تخصصی دید. آنها با تجاربی که داشته‌اند و با مطالعاتی که کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که بهترین شیوه تعلیم و تربیت، انفرادی کردن فرآیند تعلیم و تربیت است. یعنی آنجا آموزش در عین حال که «آموزش» جمعی است، مبتنی بر ویژگی‌ها و نیازهای تک‌تک بچه‌هاست. آنجا بچه‌ها در گروه‌های ۱۵ یا ۲۰ نفری در کلاس حضور دارند، اما معلم ویژگی‌ها و نیازهای تک‌تک این کودکان را در آموزش در نظر می‌گیرد و به همین دلیل ما ۳۷ درصد از دانش‌آموزان کشورمان را تحت پوشش آموزش‌های فردی داریم و برایشان شناسنامه درست کرده‌ایم. بعد، با دقتی که در وضعیت این کودکان دارند، مثلا می‌گویند ما ۳۵ درصد استثنایی داریم، ۱۰ درصد از آنها دچار اختلالات نارساخوانی و نارسا نویسی هستند. - که این در آمار ما نیست- یا مثلا می‌گویند: ۲۰ درصد از دانش‌آموزان ما و نوزدها بیشتر از میانگین است و اینها هم استثنایی هستند. یا ۲/۵ درصد مثلا صرع یا قند دارند، یا شش‌انگشتی‌اند. ما اگر بخواهیم باروش آنها به محاسبه استثنایی‌هایمان بپردازیم، شاید استثنایی‌های ما ۵۰ درصد باشند. در حالی که ما با این نگاه دنبال استثنایی‌هایمان نرفته‌ایم.

کشیان: استاد! شما در کتاب «بیجه چرا جانی شد؟» تحلیل خوبی از سقوط او به خاطر شرایط خانوادگی و اجتماعی‌اش ارائه داده‌اید، اما به نظر می‌رسد بهتر این بود که این تحلیل به صورت یک بولتن و برای مسئولان ذیربط فرستاده می‌شد تا با آگاهی از زمینه‌های بیرونی فراهم‌کننده شرایط جرم و جنایت و با برنامه‌ریزی برای پیشگیری از بسترسازی‌های نامطلوب، مانع تکرار فاجعه‌های مشابه دیگر در جامعه شوند، در حالیکه با انتشار این گونه آثار در جامعه، دیگر نمی‌توانیم هیچکس را مجرم بدانیم و هر کس می‌تواند جرم و جنایت یا بزهکاری خودش را به نوعی توجیه کند و آن را به عملکرد بد جامعه و دیگران نسبت بدهد. متأسفانه این گونه تحلیل‌ها، مضمون اکثر فیلم‌ها و سریال‌هایی است که از تلویزیون نشان داده می‌شوند؛ در حالی که انسان دارای اراده

حال، قصد من در آن کتاب، بررسی و تحلیل عقده‌های روانی بیجه و شرایط اجتماعی او بود، نه تیره‌اش. **کشیان:** استاد! در حال حاضر در بین شیوه‌ها و رویکردهای مختلف روان‌درمانی در دنیا و ایران، شیوه غالب، چه شیوه‌ای است؟

دکتر افروز: رویکرد غالب در حال حاضر، رویکرد «شناختی رفتاری» است. این نوع از درمانگری، بالاترین فراوانی را در بین شیوه‌های مختلف روان‌درمانی دارد، حتی می‌توانم بگویم این شیوه، اوج درمانگری روانی در دنیاست، چون شیوه‌های دیگر روان‌درمانی، خصوصا شیوه روان‌درمانی تحلیل‌گری فروید، زمان‌بر و مستلزم هزینه فراوان است. در این شیوه، باید تحلیل کنیم ببینیم کسی که دچار آسیب روانی شده، در کدامیک از مراحل زندگی و رشد، دچار عقده یا مشکل شده، آن را پیدا و درمان کنیم. برای این شیوه، روان‌شناس و روان‌پزشک حاذق و باتجربه لازم است. **کشیان:** همان گونه که مستحضرد،

دیدگاه‌های مختلفی درباره آینده روان‌شناسی وجود دارد؛ گاه در حد افراطی بدبینانه و گاه بسیار خوشبینانه، اگر بخواهید با توجه به کارکردهای مثبت و منفی روان‌شناسی به عنوان شعبه‌ای از دانش بشری، نگاهی واقع‌بینانه به روند روان‌شناسی داشته باشید، چه تصویری از آینده روان‌شناسی در هفتاد سال تصور می‌کنید؟

دکتر افروز: من اصولا به مثبت‌اندیشی بها می‌دهم و این دیدگاه را هم ترویج می‌کنم، به خاطر این که مثبت‌اندیشی و خوش بینی برای سلامت روانی و حتی جسمانی انسان بهتر است. واقعیت این است که روان‌شناسی هم مثل هر دانش دیگری می‌تواند مورد استفاده یا سوءاستفاده افراد، مؤسسات و حتی دولت‌ها قرار بگیرد. روان‌شناسی مثل یک چاقوی فولادی دولبه و گرانبه است؛ بدیهی است که استفاده مثبت یا منفی از هر علمی همیشه بوده، هست و در آینده هم خواهد بود. با استفاده از روان‌شناسی می‌شود چهره محبوبی را منفور و برعکس چهره منفوری را محبوب کرد. در عین حال نمی‌توان منکر خدمات عمومی روان‌شناسی به خانواده‌ها، مدارس، مطبوعات، تعلیم و تربیت، صنعت، خلاقیت، هنر، اقتصاد و دیگر امور شد. بهره‌گیری درست از روان‌شناسی می‌تواند سلامت روانی مردم را ارتقاء بدهد و از اختلالات پیشگیری کند. اگر دولتمردان ما از اصول مسلم روان‌شناسی - نمی‌گویم از سلیقه‌ها و روش‌ها- در داد و ستدهای اجتماعی، نامه‌نگاری‌ها، تصویب لوایح، مسافرت‌ها، سخنرانی‌ها و مسایل اجتماعی و اقتصادی خوب استفاده نکنند، ممکن است پاسخ‌مطلوبی نگیرند و اگر دیگران استفاده کنند، اثربخشی آنها بیشتر خواهد بود. من در کل معتقدم که با بومی شدن دانش و فرهنگ روان‌شناسی در ایران و از بین رفتن خرافه‌ها و آلودگی‌هایی که در ایران و جهان به روان‌شناسی چسبیده، این دانش آینده روشنی خواهد داشت.

کشیان: به نظر می‌رسد یکی از حلقه‌های مفقوده در تحقیق پیرامون تاریخ روان‌شناسی و روان‌درمانی در کشورمان، عدم جست‌وجوی

□ من به مونتاز اندیشه‌ها و نظریه‌ها اعتقادی ندارم. دیده‌ام که بعضی‌ها با هزار چسب ناچسب می‌خواهند برخی از آراء فروید، یونگ و دیگران را مثلاً با «نفس اماره» یا «نفس لوامه» و غیره انطباق بدهند؛ این کار، غلط و اشتباه است.

آزاد و انتخاب است. از طرف دیگر سختی‌ها و ناملایمات زندگی هم همیشه ویرانگر نیستند و گاه زمینه‌رشد و تعالی انسان را می‌توانند فراهم کنند.

دکتر افروز: فرمایش شما کاملا درست است. من حتی در این مورد بحث تلویزیونی هم داشتم و بارها گفته‌ام که اگر بگویم مثلا فقر تنها عامل فساد اخلاقی و بزهکاری است، در این صورت برای ریشه‌کنی فقر و بزهکاری باید فقر و بزهکاری را محاکمه کنیم! پس خود فرد به عنوان یک موجود آزاد و انتخابگر چه می‌شود؟ من در آن کتاب، ضمن نشان دادن زمینه‌هایی که باعث شد بیجه چنین تصمیمی بگیرد، بسترهای پذیرایی این رفتار را هم بحث کرده‌ام، اما به این موضوع هم پرداخته‌ام که بالاخره بیجه چنین کاری کرده و مجرم است و درست به همین دلیل اعدام شد. در تأیید فرمایش شما عرض می‌کنم که من این کتاب را برای رئیس قوه قضاییه، پلیس و قضات نوشتم، مخاطب اصلی من این افراد بودند. برای قضات هم جلسه و کلاس گذاشتیم و بحث کردیم. بالاخره روان‌شناسی جنایی هم یک رشته تخصصی است و وضعیت و شخصیت متهم هم مسأله‌ای مهم است. موضوعی که در مورد بیجه گفتنش در اینجا شاید لازم باشد این است که اکثر مردم، کم‌رویی را با نجابت اشتباه می‌گیرند، به همین دلیل وقتی پس از جنایت اول بیجه را می‌گیرند و از همسایگانش درباره او تحقیق می‌کنند، همه گفته بودند: او پسر سر به زیر و کم‌رویی است و به همین جهت آزادش می‌کنند. در حالیکه اگر تحقیق بیشتری می‌کردند و او را رها نمی‌کردند، جنایات بعدی رخ نمی‌داد. به هر

محققان این رشته در منابع خطی و چاپی در تمدن ایرانی - اسلامی است. خوشبختانه حالا چاپ این آثار در کشورمان سامان نسبتاً خوبی پیدا کرده و دفتر نشر میراث مکتوب، کوشش‌های مفیدی در زمینه تصحیح، چاپ و نشر و معرفی این گونه آثار انجام می‌دهد. این مطالعات می‌تواند ضمن روشن ساختن پیشینه روان‌شناسی و روان‌درمانی در ایران و تمدن اسلامی، پیشگامی دانشمندان ما را در این امور اثبات کند. به نظر می‌رسد با کوشش‌ها و ابتکارانی که این سینا در روان‌درمانی انجام داده و در تاریخ ثبت است، حق این بود که بوعلی را پلر روان‌درمانی علمی بشناسیم. متأسفانه همانطور که می‌دانید در غرب، مورخین تاریخ علم، بی‌توجه به تاریخ روان‌شناسی و روان‌درمانی در شرق اسلامی، بنیانگذاری روان‌شناسی فیزیکی، تجربی و حتی سنجشی را به «فخر» نسبت داده‌اند و می‌گویند اولین بار برای روان‌شناسی پی‌نهاد ریاضی وضع کرد، در حالی که «عمر هارون خلیفه» محقق مسلمان مصری و استاد روان‌شناسی، با توجه به کتاب «المنظر» اثر ابن‌هیثم که درباره ویژگی‌بینایی و ادراک چشم و احساس است، برای نخستین بار دستگاه سنجش خطای دید این دانشمند را در دانشکده روان‌شناسی و فیزیک بحرین بازسازی و آزمایش‌های پنجگانه ابن‌هیثم را تجلید کرد و نشان داد که در حقیقت اولین بار ابن‌هیثم مبتکر کاربرد ریاضیات و فیزیک در حوزه روان‌شناسی بود و در واقع باید او را پلر روان‌شناسی تجربی و فیزیکی دانست نه فخر؛ غربی‌ها خوب بلدند برای هر دانشی بی‌توجه به پیشگامی دیگران، پلر و مادر بترانند. پرسش این است که چرا روان‌شناسان مسلمانی مثل حضرت عالی که از دیرباز دارای مطالعات اسلامی و تعهد عملی بوده و هستید، به این قبیل پژوهش‌ها اقدام نمی‌کنید؟

دکتر افروز: نکته سودمند و خوبی را مطرح کردید. همانطور که فرمودید، کشورهای عربی و حتی ترکیه که ظاهراً کشوری لائیک است، کارهای خوبی با توجه به میراث مکتوب تمدن اسلامی در زمینه روان‌شناسی انجام داده‌اند. دانشگاه الازهر مصر هم کتاب‌های خوبی در این زمینه به چاپ رسانده است. به صورت فردی هم آثار خوبی در کشورهای عربستان، کویت و لبنان چاپ شده که همه آنها برای ما قابل بهره‌برداری است. امیدوارم ما هم بتوانیم سهم خودمان را با توجه به میراث مکتوب تمدن ایرانی - اسلامی در زمینه روان‌شناسی انجام بدهیم.

کشیان: استاد! پایان‌نامه‌های دانشجویی دانشجویان شما تا چه حد نظری و تا چه اندازه کاربردی است؟

دکتر افروز: این سؤال شما درد کهنه‌ای را در من تازه کرد. من یادداشتی در این مورد نوشته‌ام و به شما نشان خواهم داد تا بدانید که بنده هم در این مورد چه دغدغه‌هایی دارم. همانطور که می‌دانید پایان‌نامه‌های دوره کارشناسی، غالباً به لحاظ محتوایی و اصولی کاربردی نیست، ولی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد، دارای جنبه‌های پژوهشی است و می‌تواند در تلویز قوانین و برنامه‌ریزی‌های بهداشتی - آموزشی کشور مؤثر باشند و به زنجیره علوم کمک کند. برخی از اساتید ما و از جمله خانم دکتر سرمد که استاد روش تحقیق و

▣ برخی کسان کلمه روان‌شناسی را به استخدام خود گرفته‌اند و از آن

سوءاستفاده کرده، هر کتاب

داستانی را با یک پیشوند

«روان‌شناسی» وارد بازار کتاب

کرده‌اند. منشاء این کار هم از

کشور استرالیا و انگلیس است.

آنها کتاب‌ها را با رنگ‌ها و جلد‌های

متنوع، در سیدنی یا لندن طراحی

و چاپ می‌کنند و به کشورهای

جهان سوم می‌فرستند. آنها حتی

دپارتمان صادرات کتاب دارند.

در آمد استرالیا از فروش کتاب،

بیشتر از در آمد ما از

فروش نفت است!

متدولوژی ما بودند و حالا در آمریکا هستند، معتقدند که نگارش رساله در مقطع کارشناسی، نوعی تمرین روش تحقیق است و محتوای آن مهم نیست. این گرایش که در دیگران هم کم نیست، ما را با چندین هزار رساله دانشگاهی در رشته روان‌شناسی مواجه کرده است.

کشیان: خود شما چه نظری در این باره دارید؟

دکتر افروز: من معتقدم درست است که دانشجو باید متدولوژی تحقیق را در پایان‌نامه‌اش تمرین کند، اما رساله او باید محتوا هم داشته باشد و این امر به اصطلاح «مانعه‌الجمع» نیست. دانشجو باید با رعایت ضوابط پژوهشی، نوآوری هم داشته باشد.

کشیان: استاد! حضرت عالی دوره فوق لیسانس و دکتری را در آمریکا گذرانده‌اید، در آنجا چه شیوه‌ای اعمال می‌شود؟

دکتر افروز: در آمریکا، ژاپن و آلمان، یک استاد معمولاً یک موضوع مهم در ذهنش هست، این موضوع ممکن است در ارتباط با نرم‌افزارهای کامپیوتری، یا صنایع خودروسازی، یا در اقتصاد و تعلیم و تربیت باشد. مکانیسم کار هم این است که استاد موضوع گسترده خود را می‌شکند، البته سرحلقه دست خود استاد است، اما او قطعات کوچک تحقیق را به دانشجویان مستعد خودش می‌سپارد و آنها را توجیه می‌کند که چگونه به نتایج مطلوب برسند. حاصل کار پژوهش ممکن است به تولید یک نظریه یا تولید یک خودروی برتر بیانجامد که نیازی را در جامعه مرتفع کند.

کشیان: رساله‌های دانشجویان شما تا چه حد با نیازهای جامعه ما منطبق است؟

دکتر افروز: این همان دردی است که در ابتدا به آن

اشاره کردم. من در یادداشتی که روی میز است، خطاب به دانشجویان این دانشکده نوشته‌ام: دوستان و همکاران عزیز! اگر شما مهمترین رساله‌های جهان را هم نوشته باشید، باید بدانید مشکلات ما چیست؟ پایان‌نامه‌های شما می‌تواند نظری یا کاربردی باشد، این مهم نیست، مهم این است که رساله شما باید مخاطب خودش را پیدا کند، مساله‌ای را که در رساله‌تان تحقیق می‌کنید، باید معلوم باشد مخاطبش کیست؟ من معتقدم اگر رساله‌های دانشجویی در کشور را جهت بدهیم، به نرم‌افزارهای تولید علم هم دست‌رسی پیدا می‌کنیم.

کشیان: استاد! چند سالی است که نشریات

و کتابهای روان‌شناسی، اعم از روان‌شناسی موفقیت، کار، ازدواج، روابط بین فردی و غیره، در سطحی نازل و بازاری، رونق فراوانی پیدا کرده‌اند. این آثار که غالباً ترجمه‌ای و پرزرق و برق و براساس اسطوره‌ها، خرافات و اوهام کهن غربی شکل گرفته‌اند و عرضه می‌شوند، راه را بر آثار علمی، اصیل و پژوهشی دانشگاهی و غیردانشگاهی بسته‌اند و سلیقه مردم را تا سطح سخیف‌ترین باورهای خرافی پایین کشیده‌اند، جناب عالی علت این امر را در چه چیزهایی می‌بینید؟

دکتر افروز: این سؤال در دو سطح قابل بررسی است. اول این که رشد روان‌شناسی و علاقه مردم به این موضوع یعنی روان‌شناسی خیلی جدی است.

دیگر این که متأسفانه بعضی‌ها این رشد را از آن فروشی و نازل فروشی کرده‌اند و نه ساده‌سازی. برخی کسان کلمه روان‌شناسی را به استخدام خود گرفته‌اند و از آن سوءاستفاده کرده، هر کتاب داستانی را با یک پیشوند عاریه‌ای «روان‌شناسی» وارد بازار کتاب کرده‌اند. منشاء این کار هم از کشور استرالیا و انگلیس است.

آنها اصولاً نگاه تجاری به کتاب دارند. کتاب‌ها را با رنگ‌ها و جلد‌های متنوع، در سیدنی یا انگلیس طراحی و چاپ می‌کنند و به کشورهای جهان سوم می‌فرستند. استرالیا و انگلیس مقام اول را در این زمینه دارند. آنها حتی دپارتمان صادرات کتاب دارند. درآمد استرالیا از فروش کتاب، بیشتر از درآمد ما از فروش نفت است! هر سال هم که نمایشگاه کتاب در ایران دایر می‌شود، کتاب‌های چاپ سیدنی استرالیا به اینجا سرازیر می‌شود و کسی هم نمی‌پرسد چرا؟ ببینید! من نویسنده، مترجم و اهل کتابم، ۴۵ کتاب نوشته‌ام، اما به نمایشگاه کتاب نمی‌روم و به آن اعتقادی ندارم، چرا؟ برای اینکه نمایشگاه کتاب مادر درجه اول باید نمایشگاه کتاب ملی ما باشد و نباید آن را با کتابهای خارجی قاطی کنیم. اگر می‌خواهیم این کار را بکنیم، مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باید از مسئولان دانشگاهها و دانشکده‌های ما بپرسند تا راهنمایی کنند که از کدام ناشر و کدام کشور کتاب بیاوریم. اجازه بدهید خاطره جالبی از این موضوع خدمتان عرض کنم. وقتی که رئیس دانشگاه تهران بودم، یک روز اطلاع دادند که چند ناشر انگلیسی آمده‌اند و می‌خواهند شمارا ببینند. قبول کردم و آمدند و گفتند: ما حاضریم به دانشگاه تهران کتاب بفروشیم. گفتم: خوشحال می‌شویم کتاب‌های مورد نیاز دانشگاه را از ناشرین معتبر بخریم. بعد لیستی از کتاب‌های مورد نیاز دانشگاه و ناشرین آن کتابها را به آنها دادم و گفتم: تخفیف برایم مهم نیست، قیمت پشت جلد کتابها را می‌پردازیم. خوشحال شدند و رفتند. بعد از حدود یک ماه و نیم، نامه‌ای برایم فرستادند مبنی بر اینکه ما خیلی تلاش کردیم و اگر نخواهیم هیچ سودی برای خودمان لحاظ کنیم، می‌توانیم کتابهای

درخواستی نان را با ۱۵ درصد اضافه بر قیمت پشت جلد کتابها به شما بدهیم! شما مقایسه کنید، کتابهای استرالیایی را جاضرند با ۵۰ درصد تخفیف به ما بفروشند اما کتابهای ناشرین معتبر را نه تنها تخفیف نمی دهند، بلکه ۱۵ درصد هم گرانتر از پشت جلد می خواهند! چرا؟ چون چاپ کتابهای دانشگاهی ضابطه های خاص خودش را دارد و یک شورای علمی بر آن نظارت می کند و استاندارد است. متأسفانه در آشفته بازار کتاب ما، کتابسازان بسیاری هستند که از علاقه مردم نسبت به روان شناسی سوء استفاده می کنند.

استاد! شما به عنوان رییس دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی هیچ گونه نظارت علمی بر محتوا و چاپ آثار روان شناسی ندارید؟

دکتر افروز: ببینید! یکی از اهداف سازمان نظام روان شناسی و مشاوره کشور که مسئولیت و ریاست آن امسال با من است، ارتقاء دانش تخصصی روان شناسی و مشاوره در کشور است. من به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نوشته ام که تمام کتابهای روان شناسی باید با مهر و امضا باشد و آگهی های تبلیغاتی و مشاوره ای هم باید کنترل شود. این کار خوشبختانه به صورت جدی شروع شده است. من به جناب آقای صفارهرندی که از دوستان قدیمی بنده است و به ایشان ارادت دارم،

عرض کردم که تعداد کتاب های روان شناسی بازاری به معنای واقعی کلمه، زیاد شده، مردم تصور می کنند بازار نشر پر از کتاب های روان شناسی است، اما اینطور نیست. واقعیت این است که دارند روان شناسی را با آثاری که چاپ و توزیع می شود، تخریب می کنند. من نمی گویم همه این آثار بد است، نه، در آنها مطالب خوب هم پیدا می شود، اما مشکل دارند. بعضی از آنها عناوینشان در زبان اصلی یک چیز است و اینجا در ترجمه یک پیشوند روان شناسی به آنها اضافه کرده اند، بعضی هم دارای مطالب غیر فرهنگی است.

در واقع کار شما بیشتر نظارت بر محتوای کتاب های روان شناسی است.

دکتر افروز: بله، اما کار سختی است. به من گفته اند به طور متوسط، هفته ای ۳۰۰ عنوان کتاب در زمینه روان شناسی برای گرفتن مجوز یا تجدید چاپ به وزارت ارشاد می آید، برای ملاحظه این تعداد کتاب، ما به یک تیم تربیت شده نیاز مندیم.

ما برای کتابهای درسی از گذشته هیاتی را داریم. آقای دکتر گلشنی شورایی را برای این کار در کل کشور تشکیل داده اند و از نظر علمی و محتوایی و فرهنگی کتاب های درسی را بررسی می کنند و ده سال است که مسئولیت گروه روان شناسی این شورا به عهده بنده است.

نحوه ارزیابی شما در مورد کتاب های روان شناسی غیر درسی چگونه است؟

دکتر افروز: متخصصین ما کتاب های ترجمه شده روان شناسی را برای اطمینان از ترجمه درست و دقیق، با متن اصلی مطابقت می کنند، کتاب های تالیفی را هم از نظر علمی و محتوایی و فرهنگی بررسی می کنیم.

می کنم، همین یک بیت شعر، شاه بیت شب شعر ما بود یعنی می خواهم عرض کنم گاهی کلامی که بیان حال انسان است بردل می نشیند. اگر کسی بتواند حتی بیان «حال» خودش را هم بنویسد و یا این که هراز گاهی نامه ای به خودش بنویسد، خیلی خوب است.

شما این تجربه را داشته اید؟

دکتر افروز: بله، من نامه هایی را که برای خودم نوشته ام دارم. در برخی از این نامه ها با خودم عتاب و خطاب هم کرده ام، دیده اید که گاهی انسان با خودش حرف می زند؟

مکالمه درونی را تقریباً همه داریم، ولی معمولاً آن را نمی نویسیم.

دکتر افروز: بله، اما اگر بشود آن را مکتوب کنیم خیلی جالب است و من این کار را کرده ام، مثلاً چند سال پیش که نماینده جمهوری اسلامی ایران در شورای اجرایی سازمان علمی فرهنگی کشورهای اسلامی (آیسیکو) بودم شب هایی که در رباط مراکش تنها بودم، گاهی چند شعر و نامه برای خودم می نوشتم. این نامه ها برای خودم خیلی مفید بود و گاهی به خودم تهنیت می زدم و گاهی آن نامه ها را برای خودم می خواندم، می دانید، انسان وقتی با خودش حرف می زند، دیگر تکرار نمی شود، اما وقتی برای خودش نامه می نویسد، قابل باز یافت و ارجاع است و در مراجعه مجدد، احساس می کنی که این کلمات چقدر آشناست. این وضعیت، «حال دوباره ای» به انسان می بخشد. انسان وقتی برای خودش نامه می نویسد، معمولاً خودش را تشویق نمی کند، سعی می کند خودش را عریان ببیند، پرده ها را کنار بزند و با خودش صحبت کند. اینکه مثلاً چرا فلان کار را کردی؟ چرا حرفی زدی که به آن عمل نکردی؟ من سعی کرده ام در نامه ها، آرمان هایی را که برای خودم داشته ام باز شناسی کنم و وضع و حال خودم را با وضع مطلوب مقایسه کنم و روشی پیدا کنم تا از وضع موجود، به وضع مطلوب انتقال پیدا کنم و این کار سختی است.

ضمن سپاسگزاری از شما به خاطر این گفت و گو، آخرین سؤال ما تقاضای رهنمودی برای پدران و مادران در مورد تربیت فرزندان است.

دکتر افروز: شعار همیشه من این است: رقابت با خویشتن، رفاقت با دوستان، انسان تلاش مدار این چنین است. باید سعی کنیم بچه هایمان را آرامشگر و خلاق بار بیاوریم، نه تیزهوش غیر خلاق. این نکته ظریفی است. ما وقتی می توانیم ادعای پیروی از امیرالمومنین علی (ع) را داشته باشیم که بتوانیم مثل آن حضرت، چند بعدی باشیم و مثل درخت، در همه ابعاد و شاخه ها رشد کنیم. باید کوشش کنیم که مثل آن حضرت، فرزندانمان را طوری تربیت کنیم که چند بعدی باشند، کامپیوتر زده نباشند، اعتیاد الکترونیک پیدا نکنند، در این صورت فرزندانمان حتماً موفق خواهند شد. از شما و دیگر دوستان کیهان فرهنگی هم سپاسگزارم.



بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آقای دکتر غلامعلی افروز

اجرای ماده (۸) قانون تشکیل سازمان روانشناسی و مشاوره، چ.ا.ا. نظر به شایستگی و نجارب جناب عالی و با عنایت به انتخاب شورای مرکزی آن سازمان، به موجب این حکم برای مدت چهار سال به سمت رییس سازمان روانشناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران برگزیده می شرید.

توفیق جناب عالی را در انجام وظائف و مسئولیتهای محوله از خداوند متعال خواستارم.

سید محمد خاتمی

رئیس جمهوری اسلامی ایران



استاد! آیا تا به حال شعری هم سروده اید؟

دکتر افروز: بله، من یک مجموعه شعر منتشر نشده در قالب های آزاد و منظوم دارم یادداشت هایی هم نوشته ام که دست دخترم مانده است.

این شعرها متعلق به کدام دوره از زندگی شماست؟

دکتر افروز: من قبل از دوره دانشجویی تا حالا هر وقت حال و فرصتی داشته ام شعری سروده ام. در زمان دانشجویی در دانشگاه تهران هم در شب های شعر شرکت می کردم.

خاطره مشخصی از آن شب ها در ذهنتان هست؟

دکتر افروز: بله، سال ۱۳۵۰ در شب شعری که دکتر نیساری دبیر آن بود شرکت کردم، آنجا هرکس شعری خواند، یادم هست شاعری پاکستانی هم در بین ما بود، به او گفتند: حالا نوبت شماست که شعری برایمان بخوانید، اما هرچه اصرار کردند، گفت: نمی خوانم. تا اینکه آقای دکتر نیساری اصرار کرد که حتماً باید امشب شعری برایمان بخوانی. سرانجام شاعر پاکستانی پذیرفت، پشت تریبون رفت و با لهجه زیبای پاکستانی این بیت را خواند:

من نه آم که دو صد مصرع رنگین گویم
من چو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم
و بعد از پشت تریبون پایین آمد. حضار خیلی تشویق کردند و آن شب این بیت شعر، همه را تحت تاثیر قرار داد و مردم با دست زدن های متوالی تقاضای کردند که دوباره بیاید و شعر بخواند، اما او دیگر نیامد. آقای دکتر نیساری پشت تریبون رفت و گفت: من از ایشان تشکر